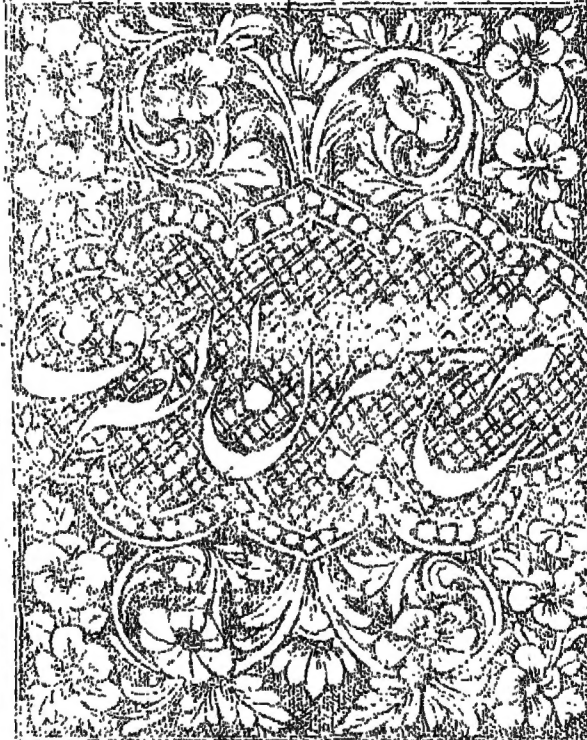




په پورتنیو کونځون کې د مکې او مکه او قصص او خلاصه د پورتنیو

شرح وینال نفید طلبا و من اهل علم و کما جامع سبک و عام و علم و عام



حاصل اتم و تالیف از سید سید محمد باقر و تالیف از سید محمد باقر

در سطح و تالیف از سید محمد باقر و تالیف از سید محمد باقر

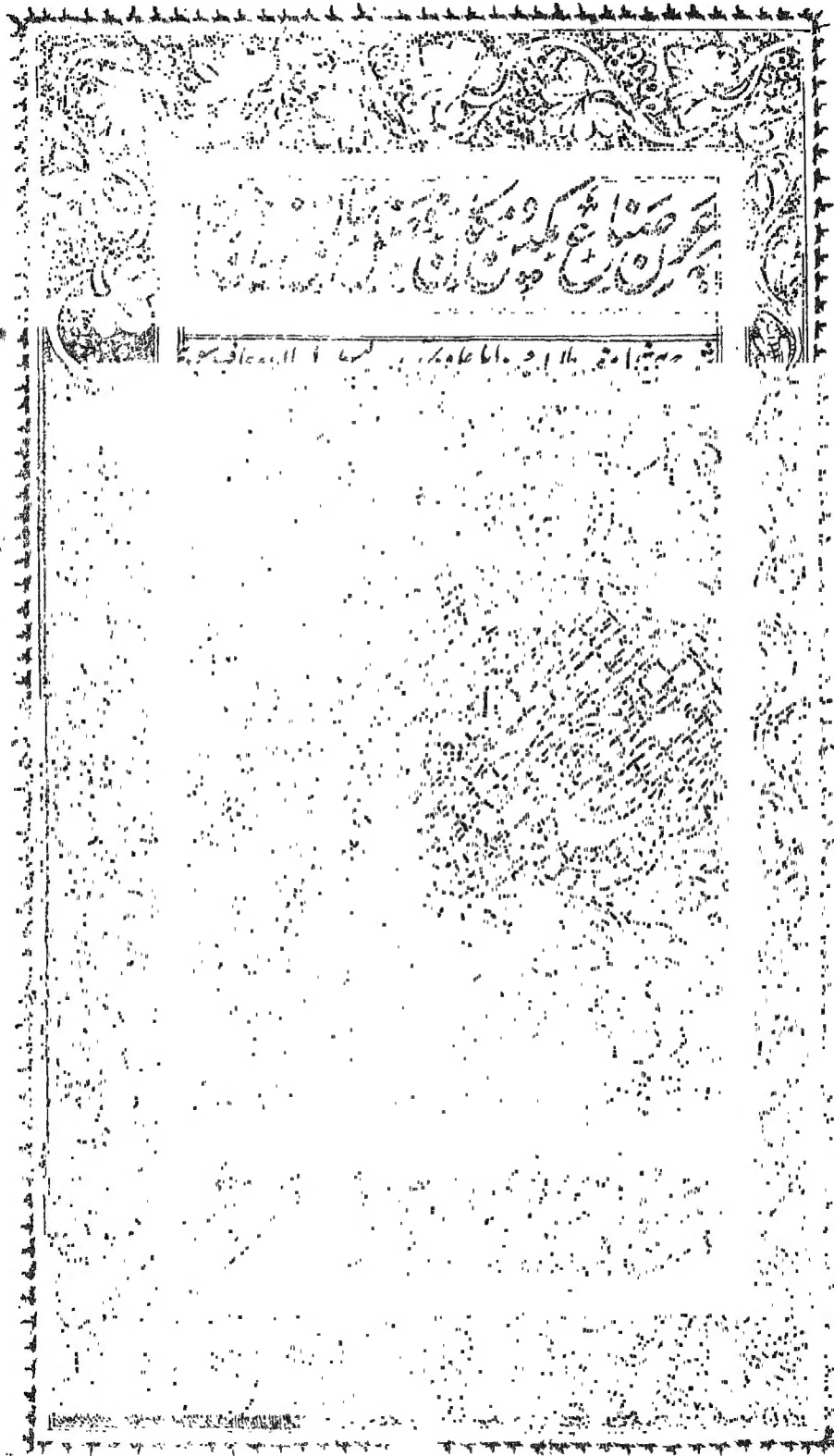
طالع

اس مباحث میں علم و فن کی کتب موجود ہیں شاید یقین کو نہایت مطلوب سے جو علم و فن موجود ہے  
اور وہ خواہست کرنے سے مل سکتی ہے معلوم ہو سکتا ہے کہ قیمت اس سال میں نہایت ارزان  
مقرر ہوئی ہے ہم صرف کتب علم عربی و فارسی و منطق و معانی و دیبانات و غیرہ و دیگر  
کتابیں اس سال میں بھی کرنا ہیں اگر میں اس سال میں درشایقین ملاحظہ فرما کر کتاب فی الجہات

کتاب علوم عربی و سی صرف و نحو و منطق و معانی و دینیات غیره

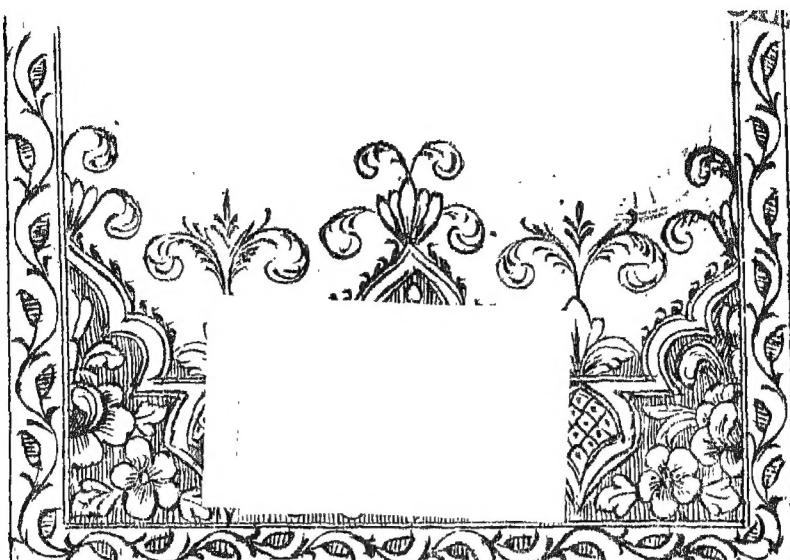
میزان الصرفت علم صرف کی ابتدا کی کتاب ہے۔  
میزان الصرفت مع مکملہ تفسیری اور کلامی شرح سما  
جایع تعلیمات یہ کتاب سہل صرف کی بنیاد پر  
شرح سلاک صرف تصنیف ہو لو گے  
نصرت اللہ بنی نصاب صرف میں نادر شرح ہے۔  
تبیان شرح میزان الصرفت مصنف  
مولوی عبدالحی صاحب۔  
صرف و صرف مرید شریف کی تصنیف ہے مشہور کتاب  
قرآن مجید و عربیہ مشہور کتاب ہے صرف میں۔  
دستور البیت تصنیف قواعد صرف میں  
بہت مفید کتاب ہے۔  
احیاء العلوم عربیہ۔ تصنیف  
امام محمد غزالی صاحب۔  
فصول اکبری علم صرف میں مع رسالہ لامی کو بہر  
رکاز الاموال شرح حاصل المتن فصول اکبری  
صراح الارواح۔ در علم صرف از احمد  
بن یحییٰ مشہور کتاب ہے۔  
شفا قدیہ تفسیری علم صرف میں از ابن حاجب۔  
جمہورہ نحو میرزا مصنف مختلف۔  
طریق الذہن ان علم معقول میں مشہور کتاب ہے  
ہدایت النعم۔ مشہور نحو کی کتاب ہے۔  
رفعی تفسیر حکما فیہ۔ تصنیف محمد امین  
احسن کہ آئاد فی طبعہ مطبع خاص۔

شرح ملا محشی جان علم علی حدیث  
 و فتاویٰ کا مدغم ہو گیا ہے۔  
 ایضاً۔ کا لفظ خالی۔  
 شرح ملا محشی قدیم۔  
 شرح کا فنیہ نام از ملا حامی  
 مشہور کتاب ہے۔  
 قال اقول منطق  
 رہا ملا ایضاً حاشا سے بہت اختلاف  
 یہ حاشیہ قطب کا ہے۔  
 قطبی منطق۔ ملا قطب الدین کی تصنیف  
 مشہور کتاب ہے۔  
 ایضاً۔ مطبوعہ جدید۔  
 آداب مہیسنہ۔ در علم مناظرہ تصنیف  
 مولوی معین الدین صاحب۔  
 مہیسنی۔ فن حکمت میں عالی درجہ کی  
 کتاب ہے درسی۔  
 شرح اشارات حکمت میں مصنفہ  
 ملا نصیر الدین محقق طوسی۔  
 شرح مائت عامل۔ علم نجوم میں  
 مشہور کتاب درسی ہے۔  
 مجموعہ منطق شامل بارہ کتاب تصنیف خانات  
 تیس بارزنگہ۔ مصنفہ ملا محمود جوہر  
 در فن حکمت مطبوعہ مطبعہ لکھنؤ۔



مکتبہ اسلامیہ  
کراچی

پتہ: مکتبہ اسلامیہ، کراچی۔



بسم الله الرحمن الرحيم

أحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده  
أما بعد این سطر چند در محل میزان الصن که بر بعضی از طلبه متعسر میبود و تکلیف  
بعضی از دوستان تحریر یافته هر چند که قابل آن نیست که در آن نظر کرده آید اما متعسر  
از ناظران انصاف گزین این است که هنگام نظر منظور ساختن نامعلوم سازند  
إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَكُنْزٌ وَفِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَحِينَ تَمُوتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
بجست طوالت که موجب ملالت است و مبتدیان را غیر مفید خویشم که شرحی قلیل اللفظ  
و کثیر المعنی حاصل المتن تحریر نمایند بوفیق الله تعالی و حسانه پس میگویم که شروع کرد مصنف  
کتاب خود را بحدیث بعد از همین بسم الله اتبانا بحديث خير الانام كل امرئ ذي نيل له يبيد له يسئو الله  
فهو ان يشاء وكل امرئ ذي نيل له يبيد له فلهما قطع وانكلاء يكلمه الملائكة العلاء و كفت  
هم الحمد لله رب العالمين

یعنی حقیقت حمد خواهد در احسن یک حمد متحقق باشد خواه العلمین عباد کثیره یا جمیع افراد  
عمر از اهل تمام ابدان هر حامدی که باشد بان حمد که اوسمیانه تعالی برای خود فرموده ثابت است  
برای خدا چنان حمد که بر او در جهان است پس لاف و لام سله جهتمال دارد و یکی اینکه برای جنس

و حقیقت باشد و دوم اینکه برای استغراق بود و سوم اینکه برای عهد خارجی شده و انعام بنفس  
آن را گویند که از اشاره بسوی بیت و حقیقت بودند که کافرو و افساد و انعام استغراق  
از آن گویند که از اشاره بسوی ماهیت و حقیقت بودند و من حیث اینکه آن تحقق است و من  
تیمم افراد خود و انعام عهد خارجی آن را گویند که از اشاره بسوی ماهیت و حقیقت بود  
من حیث اینکه و تحقق است بعضی بعضی افراد متعین که معلوم باشند صراحت با و نه و  
و حال غیر محسوس بسوی قوله صلعم **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ كَمَا أَنْتَ لَدُنْكَ عَلِيمٌ**  
تفسیرش چنانچه ظاهر و هویداست بر ذی طبع سلیم عقل مستقیم و چهار عبارت است از تعریف  
بزیان بر افعال فیکل اختیار بر مع تعظیم ظاهری و باطنی با اعتقاد و انعام علم است برای ذات  
واجب الوجود که مجموع جمیع صفات کمال باشد و منزه از نقصان زوال و رب یفتح اول معنی  
پروردگار است و کسر اول معنی جماعت مردمان و ضم اول معنی رب خالق را با نگو و سبب  
و آنرا و غیر آن و عالمین جمع عالم است باعتبار انواع و اجناس هم **وَالْعَالَمِينَ** که  
معنی جمیع جنات العاقبة ثابته **لِلْمُتَّقِينَ** آری فیکوئیهای قیامت ثابت است برای متقین  
پس لفظ حسات از اینجا مقدر است و عاقبة بر وزن فاعلة مصدر است بمعنی پس آمدن  
و اینجا معنی اسم فاعل است بمعنی پس آئیده یعنی قیامت متقین جمع متقی است و متقی عبارت  
از کسیکه برین کند از شرک و معاصی کبیره هم **وَالْكَلُوفَةُ عَلَى سُرُورِهِ** که  
**أَجْمَعِينَ** معنی صلوة اسم مصدر است بمعنی طاعت کردن و این جا متحمل چار معنی است  
یکه حمت کامله بحسب اسناد با و سجانه دوم و عاقبت اسناد آن به منین **سُورَةُ تَعْوِذٍ** است  
آن جمله که چهارم تسبیح بحسب اسناد آن بپوشش و طایر و رسول بر وزن فعل بمعنی مفعول  
و عبارت است از انسانی که فرستاده باشد او را خدای تعالی بسوی خلق برای تبلیغ احکام  
بشرط اینکه با وی دینی و کتابی هم باشد ورنه او را نبی گویند و محمد مبالغه نمود و است و اینجا نام  
رسالت نبیا هست و اکل عبارت است از هر مومن متقی و اینجا فقط غیر متعصبین است  
صلی الله علیه و آله و سلم را و اندک لالت و ک صحاب عقب آن و میگویند که صلوات الله  
بدلیل ابراهیم که تصفیر دست زیرا که تصفیر شمار ابراهیم بود پس را ابتداء و بالقبول کرد

ما بعد یاد آن که بنده پس از آن شد آسما با جمیع صاحب است مثل ظاهر و باطن را جمع صحبت  
 مثل نه و انما و عبارت از کسانی که دریافت باشند صحبت نبی صلعم بر ایمان و جمعیت  
 تاکید است برای شمول هم بدان استعدا که الله تعالی فی الکتابین پیش یعنی بدان  
 که مخاطب سعادت مند کند ترا خدا تعالی در هر دو جهان که کلمه در مطالب عبارت است  
 از لفظی که موضوع باشد برای معنی مفرد و آن بر طبقه قسم است اسم و فعل و حرف  
 اسم آنرا گویند که موضوع باشد برای معنی مستقل که بطور ظهور و در ذهن آید بی ضمن  
 شئی دیگر نه بایک از از منته ثلثه ماضی و مستقبل و حال است و فعل آنرا گویند که موضوع باشد  
 برای معنی مستقل که بطور باشد بی ضمن شئی دیگر بایک از از منته ثلثه مذکور و حرف  
 آنرا گویند که موضوع باشد برای معنی غیر مستقل که بطور نشود و در ذهن نیاید بجز ضمن  
 شئی دیگر و فعل واحد است و افعال جمیع آن و افعال بر دو قسم است متصرفه و غیر متصرفه  
 افعال متصرفه آنرا گویند که از مصادر و می چهل چهل صیغه برآمده باشند چهار گونه را  
 ماضی و چهار گونه برای مضارع و شش برای امر و شش برای نهی و غیر متصرفه آنرا  
 گویند که این چنین نبود و چون این بابی پس هم بدان که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است  
 ماضی و مستقبل و حال شش یعنی تمام افعال متصرفه بر سه قسم است یکی ماضی و دوم مستقبل  
 سوم حال چرا که افعال جمیع فعل است و فعل مشتمل است بر زمانه چنانکه بدانی و زمانه قسم  
 بسوی این اقسام ثلثه پس فعل که زمانه جزوی است از اجزای معنی آن نیز قسم خواهد  
 بسوی این اقسام ثلثه و ماضی صیغه اسم فاعل است از مضارع که مصدر است از باب فاعل  
 یضرب یعنی گذشتن و از ماضی مضوی بود و او و یا و در یک کلمه جمع شد نخستین این باب آن  
 بود و او را با کردند و بار و یا او غام تموز و ضمیه با قبل را یکسر بدل کردند و مضی شد  
 بضم میم و جایست مضی نیز یکسر میم و مستقبل اسم فاعل است از مستقبل که مضی  
 کردن که مصدر است از باب استفعال و صیغه مفعول گذشتن بهم درست است بوجه یک  
 و حال اسم جامد است بمعنی موجود و اگر کوئی که مضیست رحمة الله علیه از چهار قسم کلمه فاعل  
 و از او اسم حریت را ذکر نکرد این هر دو را چرا ترک نمود و نخواهم گفت که مضیست رحمة الله علیه



چون خواست تصنیف کتاب در علم تصریف و تصریف در اصطلاح عبارت بود از گردانیدن  
لفظ یعنی مصدری بسوی صیغه های مختلف تا حاصل شود از معنیهای مختلف متفاوت  
پس اگر در جمله قسام کلمه قسمی را که در آن این معنی بسیار بودند معنی فعل و ترک کرد قسمی که  
در آن معنی اصلا نبودند یعنی حرف و آن قسم را نیز که در آن این معنی کم بودند یعنی هم فاعل هم  
م و هر چه جزین سه چیز است شش مثل امر و نهی و اسم فاعل و اسم مفعول و غیر این هم متفرع است  
هم از این سه شش ای برآورده است هم از این سه چیز باین طور که مضارع متفرع است از نهی  
و هم فاعل مفعول امر و نهی و غیر آن از مضارع چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی  
فاللظهور و چون فارغ شد مصنف رحمة الله علیه از تقسیم فعل بسوی قسام شروع  
کرد و تصریف بر یک از این قسام مکتبه و بیان احکام این ها گفت هم اما ماضی فعل را گویند  
که زمان گذشته تعلق دارد شش یعنی ماضی در اصطلاح فعل را گویند که معنیش تعلق دارد  
به زمان گذشته باینطور که چون نمیده شود نمیده شود یا وی زمانه گذشته نیز باعتبار  
تسمیه کل با اسم جزو اگر گوئی که این تصریف مانع نیست چرا که صادق می آید بر لم فعل  
حال آنکه ماضی نیست بل مضارع است مخموم لم و جامع هم نیست چرا که صادق نمی آید بر مثل  
عس و نعم حال آنکه فعل ماضی است خواه هم گفت یعنی تصریف نیست که ماضی فعل را گویند که معنی  
به زمان گذشته تعلق دارد بحسب وضع و تعلق لم فعل به زمان گذشته ظاهر است که بنفیسیت بل  
سبب لم است پس نه دخل خواهد شد در آن و عدم تعلق مثل عسی و نعم به زمان گذشته بحسب  
استعمال است نه بحسب وضع پس دخل خواهد ماند در آن و عسش این است هم که آخر او  
سینه باشد بر فقه شش چرا که ماضی فعل است و اصل در افعال نیست که معنی باشد پس  
اصل ماضی هم نیست که معنی باشد و اما وجه بنای آن بر حرکت با و جو و آنکه اصل در بنای  
سکون است نیست که ماضی مشابه است با اسم که عسش اعراب است در وقوع خود و بر فقه  
و اما وجه بنای آن بر فقه پس نیست که فقه اخفت حرکات است و فعل باعتبار معنی ثقیل سیر ثقیل  
ماضیت و ادغام تامل شود هم کلت کلت کلت او کلت شش یعنی قبل باشد حرفی است  
ماضی با کثیر است خواه ثلاثی باشد و خواه رباعی آخر او بر حال معنی میباشد بر فقه هم که ماضی



شش ای مگر بحسب عروض عارضی آخرش مبنی بر فتحه نمی ماند بل مبنی بر ضمه میگردد و با مبنی بر سکون  
و حاصل نیست که آخر عارضی را سه حالت فتحه و ضمه و سکون چرا که ناضی از دو حال خالی نیست  
یا او و ضمیر یا یوسته است یا نه پس اگر او و ضمیر یوی پیوسته است آخرش مبنی بر ضمه خواهد شد  
مثلاً فعلوا و اگر او و ضمیر یوی متصل نیست نیز از دو حال خالی نیست با ضمیر از ضمیر  
تأثیمت محاشین ج تا پیوسته متصل شده است یا نه پس اگر ضمیر از ضمیر مذکور  
متصل شده است آخرش مبنی بر سکون خواهد شد مثلاً ضربن و ضربت و ضربت  
و ضربت تا آخر و نه مبنی بر فتحه هم چون فعل فعل فعل این مثال قلیل کوفت است یعنی ناضی  
مثلاً فی مجرد و در ایراد و امثله تنبیه است بآنچه که چنین تلافی مجرد است حالت است فتحه و کسره  
و ضمه و هم فعل فعل مثال کثیر احر فست یعنی ناضی رباعی مجرد و در ایراد یک مثال تنبیه است بر  
که رباعی مجرد را یک با است و تنبیه را موزون به گویند بعد ذکر میکنند موزون هر یک را پس  
میگویند هم چون ضربت سجع کفر بعد از شش پس ضرب موزون فعل است  
سجع و آن کسر و در زمانه گذشته و مع موزون فعل است یعنی شنید یک در در زمانه  
گذشته و کفر موزون فعل است سجع بزرگ شد آن یک در در زمانه گذشته  
و کفر موزون فعل است سجع بر انگشت آن یک در در زمانه گذشته و چون فاعل  
مضارع از تفریق ناضی شروع کرد و در تعریف مستقبل پس گفت هم اما مستقبل فعلی  
را گویند که زمانه آینده تعلق دارد مثلاً یعنی مستقبل و در ملاح عبارات است از لفظ  
که معنی وی زمانه آینده تعلق دارد پس چون تنبیه شود از لفظ فعل تنبیه شده با و  
زمانه آینده نیز مثل قسم جز و ضمن کل و بخش نیست که هم از او مرفوع باشد شش  
یعنی حکم مستقبل بلین است که آخرش مرفوع باشد و رافع و عامل محضی است یعنی  
خلوا و از عوامل ناصبه و بارز و وجه و عواش مشابه اوست بسم بحسب استعمال و عود  
حروف و حرکات و سکونات هم مگر بعارض شش ای مگر بحسب عروض عارضی آخرش مرفوع  
نمی یابد بل گاهی مستقبل شود و گاهی کسره و گاهی ساکن و حاصل نیست که آخر مستقبل  
را چهار حالت است ضمه و فتحه و کسره و سکون چرا که مستقبل از دو حال خالی نیست

ضمیمه بارز باخرش پیوسته است یا نه پس اگر ضمیمه بارز باخرش متصل نیست آخرش مفتوح  
خواهد بود مثل یفعل و اگر ضمیمه بارز باخرش پیوسته است از چار حال خالی نیست باضمیمه بارز  
واو است یا الف یا یا یا نون پس اگر ضمیمه بارز واو است آخرش نیز مضمون بود و اگر  
ضمیمه است آخرش مفتوح بود و اگر ضمیمه است آخرش مکسور باشد و اگر نون است  
آخرش ساکن بود و فاعله بقوله هم چون یفعل یفعل یفعل یفعل مثل ثانی خبر  
و در ایا و سه امثله تفسیر است یعنی که غنیش هم مکسور بود و هم مفتوح و هم مضمون هم  
یفعل ش مثال مستقبل رباعی است و در ایا و یک مثال تفسیر است بر این معنی که  
مستقبل رباعی را نیز یک بنا هست مثل باضی و این همه را موزون به گویند و قوله هم  
چون یفعل یسمع یگوید یفعل ش مثل موزون است پس تفسیر  
موزون یفعل است و یسمع موزون یفعل است و یفعل موزون یفعل است  
موزون یفعل و چون فاعله شد مصنف از تعریف مستقبل شروع کرد و در این حال  
نپس گفت هم اما حال فعلی را گویند که زبانیه موجود و تعلق دارد و ش یعنی حال و صطلح  
است از فعلی که غنیش زبانیه موجود و تعلق دارد و ش یعنی حال و صطلح  
است ش یعنی صیغه حال یا نه صیغه مستقبل است در تلفظ و تعلق و ش یعنی و بدانکه  
هر یک از این باضی و مضارع فعل است و فعل عبارت است از کار و کار را گفتن یا بیان کردن  
فاعل گویند و فاعل از و حال خالی نیست زن است یا مرد پس اگر زن است از او ش  
گویند و اگر مرد است از اندک گویند و ایضا فاعل از سه حال خالی نیست یک است یا دو  
یا ثلاث یا از دو پس اگر یک است آن را واحد گویند و اگر دو است آن را ثنیه گویند و اگر زیاد  
از دو است آن را جمیع گویند و ایضا فاعل از سه حال خالی نیست یار و یروقی یا یلش  
یا ذات خود پس اگر و یروقی است از او حاضر گویند و اگر یلش است آن را ثانی گویند  
و اگر ذات خود است آن را حکایت نفس متکلم گویند پس قیاس میخواست که هر یک از این  
باضی و مضارع به هم پیوسته و پیوسته از آن براسه مذکر غایب و سه از آن براسه  
مؤنث غایب و سه از آن براسه مذکر حاضر و سه براسه مؤنث حاضر و سه براسه مذکر حاضر و سه براسه مؤنث حاضر

و سه برای مونت حکایت نفس متکلم لیکن هم و هر یکی ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آیند  
 شش نه زاید ازین بانظر که هم سه ازان شش ای از همون چهارده کلمه هم مذکر غائب است  
 ای سه ازان برای مذکر غائب است هم و سه ازان شش ای از همون چهارده کلمه هم مؤنث غائب است  
 شش ای سه ازان برای مؤنث غائب است هم و سه ازان شش ای از همون چهارده کلمه هم مذکر  
 حاضر است شش یعنی سه ازان برای مذکر حاضر است هم و سه ازان شش ای از همون چهارده کلمه  
 هم مؤنث حاضر است شش یعنی از آنها سه برای مؤنث حاضر است هم و دو ازان شش ای از همون  
 چهارده کلمه هم در حکایت نفس متکلم است در اول صیغه صیغه و حدان حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث یکسان است  
 و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه جمع مذکر مؤنث نیز یکسان است یعنی دو ازان با حکایت نفس متکلم است پس  
 شش شش و شش و شش و دو ازده و دو ازده و دو چهارده پس ثابت شده که هر یک ازین  
 ماضی و مضارع بر چهارده صیغه اند نه زاید و نه کم ازین و بنظر حذف ضعیف مکرر گویند که ماضی را  
 سبزه می آیند سه مشترک یعنی فعلت فعلنا و فعلتما و باقی خاص و مضارع را یازده چهار  
 مشترک یعنی افعل یفعل و تفعل و تفعلان و باقی افعالهم و وجه بیرون آمدن ماضی و مضارع  
 بر چهارده کلمه یعنی بر چهارده صیغه اینست که در شش صیغه حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث  
 یکسان است بر آنست اختصار بحسب امتیاز اینها بقرین مثل آواز و غیر آن و در دوم  
 صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع با صافه جمع بسوی مذکر مؤنث نیز یکسان است  
 بر آنست اختصار و حصول امتیاز بمثل آواز و غیر آن پس چون چهار صیغه ازین سه صیغه تثنیه  
 شد باقی نه مذکر چهارده فاعلهم و بدل آنکه صیغه و جمع هر دو مصدر است از باب فاعلهم یعنی فاعل  
 و صیغه که مصطلح علماء حرف چهارده است از ترتیب حروف متاع کلمات و لهکات ای عبار  
 از آنچه حاصل شود بحسب ترتیب و ادون حروف مع حرکات و سکات و اگر کوئی که این ترتیب  
 جامع نیست بر آنکه صادق نیست بر لفظی بحسب عدم تعدد حروف و حال آنکه صیغه است  
 بالاتفاق خواهیم گفت که صدق صیغه بر لفظی مجازا یا اعتبارا مکان و یا گویند که در آواز  
 حروف جمع نیست بلکه جنس حرف است خواه یک باشد و خواه دو و خواه زاید ازان چه آنکه  
 با دخول لام و الف جنس است و جمیع که دخول الف و لام می یارند چنانچه جنس سگ و دوق و قاع

باید بداند  
 که صیغه مذکر  
 یعنی مذکر  
 از جنس  
 و در مضارع  
 جنس  
 مذکر است  
 و در مضارع  
 جنس  
 مذکر است  
 و در مضارع  
 جنس  
 مذکر است  
 و در مضارع  
 جنس  
 مذکر است

و اگر گویی که این تعریف بر لفظ اضرب صادق نیست آید بحکمت عدم زیاد حرکت از دوران  
 و حال آنکه صیغه است بالاتفاق خواه هم گفت که مراد از حرکات جمع حرکت نیست بل جمع حرکت  
 خواهد یک باشد و خواه متعدی و بحسب رعایت الف و لام جنس و همین حال سکناست است فاعل  
 و اگر گویی که واو عاطفه که میان حرکات و سکناست است میخوابد جمعه این بار و حال آنکه  
 در بعضی صیغ فقط حرکت یافته است باشد بدون سکون مثل ضرب و سمع و کم و کمی  
 و غیر این خواه هم گفت که واو اینجا بمعنی اوست برای منع خلواز حرکت و سکون یعنی خالی  
 شدن صیغه از حرکت و سکون باین طور که در آن نه حرکت باشد نه سکون منوع است  
 و جمع شدن این با در بعضی صیغ جاریست مثل تشری و تشریب و غیر این با فاعل  
 هم و هر یک از این ماضی و مضارع و دو گونه است ماضی یعنی هر دو احوال ازین ماضی  
 و مضارع که مذکور شد و دو گونه است باعتبار فاعل یکی معروف و دوم مجهول  
 معروف آن را گویند که فاعلش معلوم بود و مجهول آن را گویند که فاعلش غیر معلوم بود  
 و تجدید و تعریف هر یک ازین با مع متقیق و توضیح مسطور است در کتب مبسوطه و این کتاب  
 همین قدر که مذکور شد کافیست هم و هر یک ازین معروف و مجهول که مذکور شد و دو گونه  
 شد یکی اثبات و دوم نفی بدانکه اثبات مصدر است از باب افعال بمعنی ثابت کردن  
 و نفی مصدر است از باب ضرب یعنی دور کردن و اینجا اثبات و نفی بمعنی ثابت  
 و منفی انجام میشود و این با فعل مثبت فعل را گویند که معنی مصدر است و اثبات باشند  
 و فاعل او مثل ضرب تریک یعنی نزود و منفی آن را گویند که معنی مصدر است و اثبات  
 نباشد و فاعل او مثل ماضی تریک یعنی نزود و برای فهمانم و فهمانم و فهمانم  
 میگویند که مثبت عبارتست از فعل که در آن معنی کردن یافته شود و منفی آن را گویند  
 که در آن معنی نکردن یافته شود و فاعلش

### م اثبات فعل ماضی معروف

یعنی از بحث فعل ماضی معروف مثبت ای این بحث فعل است چنان فعل که ماضی است و چنان ماضی  
 که معروف است و چنان معروف که مثبت است و فعل ماضی معروف مثبت عبارتست از باب افعال بمعنی

کار کردن و دیگر فایده که مخصوصه است که دلالت کند بر معنی مستقبل به زمانه  
 هم فعل فَعَلَ فَعَلُوا فَعَلْتُ فَعَلْتُمْ فَعَلْتُ فَعَلْتُمْ فَعَلْتُ فَعَلْتُمْ فَعَلْتُ فَعَلْتُمْ  
 سخن بدان که این همه صیغه های بحر کات مثلثه عین درست اند مگر فرق این است  
 که مفتوح بعین خود مستعمل است و موزون آن نیز و مضموم بعین و مکسور بعین  
 جو و ش مستعمل نیست بل موزونش مستعمل است فافهم و چون فارغ شد بصفت  
 از بحث فعل ماضی موقوف مثبت شروع کرد و در بیان طریق اخذ قبول از موقوف  
 و فصل علل پس گفت هم فصل <sup>ای مصنف</sup> مصدر است یعنی جدا کردن از باب ضرب <sup>ای مصنف</sup>  
 و اینجا یعنی مقبول است و خبر بقدر آن حذف است و از کلام مقبول من کلام سابق ماضی  
 این کلام که مذکور شد در فصل مصدر است کلام سابق هم اینست که گفته شد شش از پیش  
 فعل فَعَلَ فَعَلُوا تا آخر هم بحث اثبات فعل ماضی موقوف بود و شش ای بحث فصل  
 مثبت بود هم چون خواهی شش قوت معلوم هم که ماضی مقبول نباشد شش ای ماضی مقبول  
 بسیار است پس هم فایده فعل را هم کن شش ای حرفی را که اویش بود ضمه ده هم و عین  
 فعل را که در حال شش ای حرفی را که میانش بود کسره ده هم و در حال شش یعنی در حال  
 فتحه و ضمه و در حال کسره و در لازم آن تحصیل حاصل هم و لام کلمه را بر حالت خود بگذار  
 شش ای حرفی را که آخر است بر حالت او که فتحه یا ضمه یا کسره است بگذار یعنی در آن  
 مشروط است به مشروطه و مشروطه مقبول گردد و شش یعنی نهایت اینهمه مثل مذکور گردیدن  
 به در وقت قبول است پس گفت تا در قلمه مقبول گردد و در وقت نهایت است فافهم و بدان  
 که خلاصه طریقه اخذ قبول در ماضی نیست که قبلی آخرش را کسره دهند اگر نباشد جمیع  
 متحرکات را که قبل با قبل آن است شش هم پسند فافهم

نکات فصل ماضی مقبول شش

یعنی در بحث فعل ماضی مقبول شش ای من به بیان آن است که فعل شش ای که قبول است که گفته است  
 هم فعل فَعَلَ فَعَلُوا فَعَلْتُ فَعَلْتُمْ فَعَلْتُ فَعَلْتُمْ فَعَلْتُ فَعَلْتُمْ فَعَلْتُ فَعَلْتُمْ  
 شش و اگر گوئی که موجب ساختن مقبول آن موقوف چیست خواهی گفت که موجب

آن چند امور اند که ترک کردن فاعل بحجت تعظیم آن پس نگه داره او را از زبان خود  
و دوم ترک کردن فاعل بحجت تحقیر آن پس نگه داره از زبان خود را از آن رسوم عدم علم  
بفاعل چهارم قصد صدور فعل از هر فاعلی که باشد مثل قتل بخارج پس غرض قسم  
قتل و ست نه معرفت قاتل آن فاعل هم و اگر گوئی که در بیان مجهول موجب فهم اول  
و کسر تا قبل از خوش حسیت خواهیم گفت به پیش نیست که چون محروف و مجهول بحسب  
متخالف بودند ناچار شدند از تفایر لفظی میان اینها پس متغایر ساختند و را بسوی اول  
بضم اول و کسر ثانی تا بعد شد و از اول آن و در صورت کسر اول و ضم ثانی اگر چه این  
غرض مذکور حاصل میشد لیکن لازم شد آید خروج از کسر و بسوی ضم و این اشغال  
است از آنچه لازم آمده است و در صورت ضم اول و کسر ثانی اغنی خروج از ضم بسوی کسر  
چرا که این طلب خفت است بعد ثقل است بعضی گویند که در بنا به مجهول ضم اول عوض  
مرفوع محذوف است و این جزو است و اینکه عوض مرفوع محذوف مفعول مرفوع  
نه غیر آن و اگر نه لازم آید نصب مفعول به بعد مجهول و این متعین است بالا اتفاق فاعل هم  
و چون فارغ شد مصنف رحمه الله علیه از ذکر و بیان اثبات شروع کرد و در زبان  
نقی و فصل علی که پس گفت هم فصل باین همه که گفته شد پیش از مثل فعل فاعل فاعل  
تا آخر و مثل فعل فاعل تا آخر هم بحث اثبات فعل ماضی معروف مجهول مثبت بود و  
پس اکنون هم چون خواهی پیش توای متعلم هم که نفی بنا کنی پیش فعل ماضی معروف  
و مجهول منفی به از هم ماضی در اول و در آخر پیش اینکه ماضی به منفی است  
نه برعکس استقام و نه موصوله و نه موصوفه و غیر آن ماضی در اول مجهول منفی و  
و مجهول ماضی لیکن ماضی در اول ماضی کسیر بود و مجهول لا قلیل مثل لا تصدق و لا یصلی  
ترک نمود مصنف رحمه الله علیه ذکر لا را و گفتا نمودند که ما بنظر آنکه استعمال لا قلیل است  
قلیل بنبره نادرست و نا در بنبره معدوم و شروع کرد و در ذکر کیفیت عمل و گفت  
هم ماضی در لفظ ماضی پیش خواه معروف باشد و خواه مجهول هم هیچ عمل نمیکند  
پس یعنی به وجه تغییر و تبدیل نمیکند بحسب بنای ماضی هم بنای مجهول و طریق باشد





ای بسازی پس این چنین کن که هم یکبار از علامت برای مضارع و اول شش ای و ابتدا  
 ای همان ماضی هم در آتش ای بیار هم و علامت فعل مضارع چهار حرف اند شش یعنی  
 آنچه بدان فعل مضارع ساخته شود چهار حرف است یکی از آن الف و دوم از آن تا تا سوم از آن  
 و چهارم از آن تا نون چنان این همه هم که مجموع وی شش ای این همه هم لفظ است شش  
 که صیغه جمع مؤنث غائب ماضی است از اتیان بجای آدن که مصدر است از باب ضرب بضرب  
 بیاید یا مجموع این ها لفظ ثانی دو صیغه متکلم مع الغیر مضارع است از همین مصدر و باب  
 مذکور بیاید و چون این همه علامت ها را بدانی پس بدانی که هم الف و ج و ح و ک و ط و ی و ن و ه و و  
 است شش یعنی الف علامت آن فعل مضارع است که برای و ج و ح و ک و ط و ی و ن و ه و و  
 مثل فعل و و ج و ح و ک و ط و ی و ن و ه و و است که جمع امر و است هم و تا برای هشت کلمه است  
 شش یعنی تا علامت هشت فعل است چنان هشت کلمه هم سه از آن شش ای همون  
 هشت کلمه هم مذكر حاضر است شش یعنی سه از آن هشت کلمه خاصه برای مذکر حاضر است  
 هم و سه از آن شش ای از همون هشت کلمه هم مؤنث حاضر است شش ای خاصه برای  
 مؤنث حاضر است هم و دو از آن شش ای همان هشت کلمه هم مؤنث حاضر است شش ای خاصه برای  
 شش ای خاصه برای و ج و ح و ک و ط و ی و ن و ه و و است هم و تا برای چهار کلمه است شش ای  
 علامت چهار فعل است چنان چهار فعل است که هم سه از آن شش ای همان چهارم مذكر غائب است  
 شش ای خاصه هم و یک از آن شش ای از همون چهار کلمه هم مؤنث غائب است شش  
 ای خاصه برای جمع مؤنث غائب است هم و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم است  
 شش یعنی نون علامت فعل مضارع است که برای حکایت نفس متکلم مع الغیر بود  
 و یا و ت لفظ را لفظ برای غائب است که از سه و تاخ است و الله اعلم  
 و در هفت کلمه نون اعتراف ای نون که بدل از است اکابر است ابراهیم و یسار  
 هفت کلمه این است چهار تثنیه که یکی از این ها تثنیه مذکر غائب است و دو تثنیه مؤنث غائب است  
 و سوم تثنیه مذکر حاضر است و چهارم تثنیه مؤنث حاضر و دو جمع مذکر غائب حاضر  
 ای دو کلمه از آن هفت کلمه که در آن نون اعتراف در آید جمع مذکر غائب است جمع مذکر حاضر

ای لفظ را  
 که منفذ بود  
 برای آوردن  
 سطح غائب  
 نسبت



خواهم گفت که در فعل مضارع اختلاف است بعضی میگویند که موضوع است برای حال و مجازاً  
درست است و بعضی میگویند که حقیقت در استقبال و مجاز است و حال و صحیح آنست که مشتق است  
میان حال و استقبال و نحو یان متفق اند بر این معنی که واو عاطفه برای جمیع می آید و واو  
که فارمیش باید باشد برای سیکه از و و ریا را بداند از ان و چون در معنی مشهور که واو عاطفه است  
جمع میان حقیقت و مجاز لازم می آید و با عموم مشترک یعنی از و ده جمع معانی لفظ مشترک  
و این هر دو ممنوع بودند چنانچه مذکور است در موضع خود از ان عدول نموده میکنند  
خواهد کرد گفته شد فافهم و الله اعلم یَفْعَلُونَ میکند یا خواهد کرد آن دو مردان بر نامه  
حال و یا استقبال صیغه تننیه مذکر غائب لفظ اثبات فعل مضارع معروف یَفْعَلُونَ میکند یا  
خواهند کرد آن هر دو مردان و در نامه حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائب بخت اثبات فعل مضارع معروف  
م یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ  
و بدان که این همه فعل مثلث العین است و مفتوح العین خود هم معروف مستقل است  
و موزون آن یَفْعَلُونَ نیز و مضموم العین و کسور العین خودش مستقل نیست و موزونش  
مستقل است چون یَضْرِبُ و لکن هم چون فارغ شد از بحث معروف شروع کرد و بحث  
مجهول بفضل علوه گفت هم فصل این همه که گفته شد از فعل یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ  
تا آخر هم بحث اثبات فعل مضارع معروف بودش یعنی بحث فعل مضارع مثبت معلوم  
بود هم چون خواهی تویش ای مخاطب هم کفعل مضارع مجهول بنا کنی ش ای بسا دای  
پس طلقش نیست هم علامت مضارع انفرادی ش که الف و تا و یا و نون است ضم کن ای منضم  
گردان و اگر مضموم نباشد هم و عین کلید را فتحه و ش یعنی ماقبل آخرش را مفتوح گردان  
هم در دو حال ش ای در حال کسره و ضمه و اگر مفتوح باشد همچنان بگذارد هم و لام کلمه را  
بر حالت خود بگذارد ش ای از حرفی که در آخر است متعرض مشو هم تا فعل مضارع مجهول  
گرد و ش یعنی غایت این همه اعمال حصول نبولیت فعل مضارع است

م بحث اثبات فعل مضارع مجهول ش

یعنی بجز فعل مضارع مثبت مجزول بن بخت مضارع مجزول است  
 م یَفْعَلُ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ  
 یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ  
 بدانکه برای خصوصیت الف متکلم و حران و نون متکلم مع اخیر و تا به پشت کلام و یا حیا  
 کلمه اگر چه توجیه ممکن است چنانچه بمبین و مستطو است و در کتب مبسوطه لیکن با وجود آنکه قابل  
 فهم نیست و بیان شش ملام طوالت است حتی آنست که این محل امر سماعی است قیاس با  
 در و محال نیست لهذا فرو گذار شده شد فاعل کلام بدانکه مضارع صلا حیت هر یک از زمان  
 حال و استقبال میدارد یعنی مشترک است میان این اجنایچه ایامی بر آنست رفته اما چون  
 لام مفتوح بر او داخل می شود و خاص میگردد برای حال مثل یُفْعَلُ یعنی آنکه هر آنکه میباید  
 آن یک مرد و چون سین و سون بر او آورده می شود و خاص میگردد برای استقبال مثل سین  
 یُفْعَلُ و سیفیرت یعنی قریب است که خواهد زد آن یک مرد و سین برای قریب میاید  
 و سون برای بعید و اگر گوئی باینکه لام و سون هر دو جمع میشوند آنجا چه باید کرد مثل  
 قوله تعالی وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ سَرَّ بِكَ فَکُنْ مِنْ خَلْقِ جَوَابِ آنجا لام را از معنی حالیت  
 جبر و میکند فقط معنی تاکید مرد و میگرد چیرا که لام موضوع است برای چیزیکه تاکید و دو م جای  
 یعنی گردانیدن مضارع محض برای حال فافهم و الله اعلم و چون فارغ شد و صنف جمعه و تعریف  
 از بحث مضارع مثبت معروف و مجزول شروع کرد و بحث مضارع منفی بفصل علمه گفت  
 م یَفْعَلُ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ  
 یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ یُفْعَلُونَ  
 بحث فعل مضارع معروف و مجزول مثبت بود م چون خواهی تو ش ای متعلم که نفی  
 ش ای فعل مضارع منفی بلا این جار مجرور متعلق نفی است ای منفی که بسبب لام است  
 نه تغیر آن از مثل لم و لن و غیر آن چیرا که کلم آن میاید یعنی بیان عمل کن انشاء الله تعالی م  
 بلا تا کنی ش ای باب پس طریش نیست که م لایکه موصوع برای نفی است و اول و ش ای  
 فعل مضارع خواه معروف باشد و خواه مجزول م در آرسش ای بیار و لایکه موضوع

برای نفع است هم در افتاد فعل مضارع نشن خواهم معروف باشد و خواه مجهول هم بیچ عمل  
نمیکند نشن ای آخر و بر اینچه تغییری نمیدهم چنانچه بود همان فعل مضارع همینان ای نیز  
هم بران طریق باشد نشن ای میباشد همان فعل مضارع و همچنین فقط یا گاهی فعل مضارع  
و فعل است شود و لفظاً در آن هیچ عمل نمیکند اما و لا هر یک ازین با هم عمل در معنی میکنند  
که فعل مضارع مثبت را بمنفی فعل مضارع منفی میگویند و اندیش و خفش میگوید که شنیدم  
از بعضی عرب جزم بلا و ناقصه نیز و قیاسه یا قبلش صالح و دخول که باشد مثال جدید  
لا یکن که علی تجبه ای حشمت کئی لا یکن که علی تجبه یعنی آمد من او را تا نباشد  
بر او بر من حشمت و منصف این جا فقط لا را ذکر کرد و مارا فرود داشت هر خدی که او بیچ  
مثل لا بود کجاست آنکه دخول لا بر مضارع کثیر است و دخول ما قبل و دخول ما براضی کثیر است  
و دخول لا تا قبل و لا عبرت باقیل فافهم

### م بحث نفع فعل مضارع معروف نشن

ای بذا بحث فعل مضارع معروف منفی یعنی این بحث نفع فعل مضارع است که معروف و منفی است  
م لا یفعل لا یفعلون لا یفعلون لا تفعل لا تفعلون لا تفعلون لا یفعلون لا یفعلون لا تفعل  
لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون

### م بحث نفع فعل مضارع مجهول نشن

ای بذا بحث فعل مضارع مجهول منفی

م لا یفعل لا یفعلون لا یفعلون لا تفعل لا تفعلون لا تفعلون لا یفعلون لا یفعلون لا تفعل  
لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون لا تفعلون  
و چون فارغ شد منصف رحمت الله علیه از بحث مضارع منفی بلا شروع کرد و بحث مضارع  
منفی بمن تفعل علوه و گنت م فصل انیمه که گفته شد نشن از مثل لا یفعل لا یفعلون  
لا یفعلون تا آخر م بحث نفع فعل مضارع معروف و مجهول بود نشن ای بحث فعل مضارع  
معروف و مجهول بود م چون خواهی تو نشن ای غالب هم که نفع تا کیم بمن بنا کن نشن  
ای فعل مضارع منفی بمن بسازی پس طرقتش نیست هم که کلمه لن نشن که موضوع بر

نفسه موکد است هم در اول او مش ای مضارع هم در آخرش ای بیار هم و این لغت را  
 شش در اصطلاح صرفیان هم نفس تاکید بلن گویند شش ای نفس موکد بلن گویند هم  
 و کلمه لن در فعل مضارع به پنج محل نصب کند مش ای کلمه لن در فعل مضارع چون  
 در آید در پنج صیغه نصب میکنند و آن پنج محل شش که در آن کلمه لن نصب میکنند  
 هم نیست مش یفعل هم واحد مذکر غائب مش تفعّل هم واحد مؤنث غائب شش  
 تفعّل هم واحد مذکر حاضر شش فعل هم وحدان حکایت نفس متکلم مش نفس  
 حکایت نفس متکلم مع غیر هم و از هفت محل فون اعرابی ساقط گرداند شش ای  
 از هفت صیغه نفس را که بدل اعراب آید و در میکند آن هفت محل نیست هم بتاوشیه شش  
 یک تثنیه مذکر غائب مثل یفعلان و دو تثنیه مؤنث غائبه مثل تفعّلان و سوم تثنیه  
 مذکر حاضر مثل یفعلان چهارم تثنیه مؤنث حاضر مثل تفعّلان و دو جمع یک جمع مذکر غائب  
 یفعلون و دو جمع مذکر حاضر تفعّلون یک واحد مؤنث حاضر مثل تفعّلین و دو و کلمه  
 که باقی مانده در لغت هم هیچ عمل نکند شش و آن دو کلمه که در آن کلمه پنج عمل نمیکند  
 نیست یفعلن جمع مؤنث غائب و تفعّلن جمع مؤنث حاضر و در همه کلمه عمل در معنی کند  
 یعنی حال را از معنی فعل مضارع دور میکند و معنی استقبال را پیدا آورد مع تاکید لغی و خلاصه  
 نفس برآمده است که فقط لن چون بر فعل مضارع در آید باعتبار لفظ هم عمل میکند و باعتبار  
 معنی هم اعمالش باعتبار لفظ نیست که در صیغ خسته وحدان نصب میکند و از هفت تثنیه  
 فون اعرابی را دور میازد فقط و باعتبار معنی عملش نیست که معنی حال دور میکند و معنی  
 استقبال مع تاکید نفس باقی وار و فانس و ابشرا علم بالاصواب

### م بحث نفس تاکید بلن در فعل مستقبل معروف شش

ای از بحث فعل مستقبل معروف منفی موکد بلن یعنی این بحث فعل مستقبل معروف نیست  
 چنان فعل مستقبل که منفی موکد است بلن لن یفعل هر آینه نخواهد کرد آن یک مرد  
 و زن را نیز استقبال صیغه واحد مذکر غائب فقط نفس تاکید بلن در فعل مستقبل معروف  
 هم لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل

لن تفعلی لن تفعلوا لن تفعلن لن تفعلن لن تفعل

بجست نفی تا کید بلین و فعل مستقبل مجهول هم

لن افعل لن یفعل لن یفعلوا لن تفعل لن تفعل لن یفعلن لن تفعلن لن یفعلوا  
لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلوا لن تفعلن لن تفعلن لن تفعل

شش بر آینه نکرده خواهیم شد با و مروان یا دوزنان یا همه مروان یا همه زنان در زمانه  
استقبال صیغه تشبیه و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم مع الغیر فقط نفی تا کید بلین  
در فعل مستقبل مجهول و اگر گوئی نواصب فعل مضارع چهار حرف اندان و لکن و کی  
و اذن و هل و ین و آن است چنانچه تصریح است و کتب مبسوطه پس باعتبار ترک اصل  
یعنی آن نیست و قیام فرع اعنی لن مقام آن لازم آمد چنانچه مرجوع و باعتبار آنکه از جمله  
فرع لفظ لکن را اختیار کرده و باقی را فرو گذاشت لازم آید ترجیح بلا مرجع و این بیرون است  
و ممنوع خواهیم گفت بعضی در جواب میگویند که در اصلیت اختلاف است بعضی میگویند که  
اصل اینهمه بالن است و اکثر بر آنند که آن است و شاید که قیام و ضعف جزء باشد علیه قول  
بعضی است لهذا ذکر نمود از جمله این بالن را فرو گذاشت بواقی را استی با آنکه این اختلاف  
در کتابی از کتب درسیه و غیره درسیه این فن بنظر این احقر نیامده و بعد از آن گفته که  
وجه نصبش نیست که در اصل لا آن بود و همواره برای تخفیف دور نمود و وجه تسمیه آن  
الف را ساقط کرد و لن شد و آن مشابه آن است در صورت و آن ناصب بالاتفاق  
بجست مشابه فعل متعدی پس چنین آن نیز بجست مشابهت آن و چون که اسم اصل است  
در اعراب و فعل فرع آن پس عمل نمود اصل و اصل و فرع در فرع است و میدانی  
که این کلام مخالف کلام اول است فافهم و بعضی در جواب میگویند که وجه ذکر آن و ترک  
جواب این است که آن اگر چه اصل این همه با است اما ذکرش موجب تطویل است که اینجا  
از فهم مبتدیان زیرا که اگر آذوا ذکر نمودی ناچار بیان کردی این معنی را که آن بجای که  
فوان اسرا فی بیاید بقیلند و در پنج محل نصب کند و در دو لفظ پنج عمل نمیکند و یا فعل یعنی  
مصدر گردد و جایز و حقیقتا ظاهر است که معنی مصدر و مجاز حقیقت تطویل بلا تأمل است



وابعید از فهم مبتدی و اگر کسی را ذکر نمودی لازم شدی ذکر این معنی که با قباضش علت میشود  
برای ما بعد آن و ظاهر هرست که فهم علت و معلول بعیدست از فهم مبتدی و اگر اذن را  
ذکر نمودی لازم شدی بر آن ذکر این معنی که شرط نصبش نیست که فعل مستقبل مفعول باشد  
برای او اعتمادی نکرده باشد بر قبیل از مبتدا و موصوف و موصول و ذو الحال و غیر اینها  
و ظاهر هرست که مبتدی را فهم مبتدا و موصوف و موصول و ذو الحال و اعتماد کردن بر اینها  
نهایت متعسرست و اگر گوئی که بر این تقدیر ذکر آن هم این جا غیر مناسبست چرا که چون  
ذکر نمود او را ضرورتست که ذکر کنند این معنی را که لکن در پنج محل نصب میکند و از هشت جا  
فنون اعرابی را ساکت گردانند برای نفی تاکید آمد و در آیه معنی اختلافست و ظاهر  
که مبتدی را فهم نصب و اعراب و تاکید و تانیید نهایت مشکلست پس وجه تخصیص این حصیت  
و خواهم گفت که مراد از نصب اینجا محض حرکت فتحه است نه معنی اصطلاحی آن و فون اعرابی  
اینجا بمنزله علم است مر آن فونوات را که در هفت محل باشد و تاکید یعنی تقریرست و اثبات  
و تانیید یعنی همیشه است و دعوی عدم فهم مبتدی این معنی را افسرست بر فهم آن نیست  
تقریر بعضی از شارحین این متن متین و فیه وافی و جواب شافی نیست منظره و صنف ۳  
اینست که ذکر کند فعل مضارع را اثباتا و نفیا و چونکه لفظ فعل مضارع ملین بوده است  
آن ذکر نمود لکن را و فرنگه داشت بواجبی را و وجه ایهام لکن مشارک است بلام و بین اهر  
و وجه اختیار لم بر لکن نیست که لم اصل است و لما فرع آن چنانچه میشود است فافهم والله اعلم  
بالصواب مرا اگر گوئی که وجه اسقاط فونوات اعرابی حصیت خواهد گفت که سابقا میکند  
ناصبین فونوات را بجهت حمل آن بر جازم چرا که جزم در افعال بمنزله جریمست و را سماع پس  
چنانچه حمل نموده شده است نصب بر جر و را سماع حمل نموده شد نصب بر جزم این جا  
و حذف کرده شدند آن فونوات که حذف میشد در حالت قیاس جزم فافهم والله اعلم  
و چون فارغ نمشد از ذکر نواصب شروع کرد و ذکر جازم فعل مضارع و آن لم است و لما  
و لام امر و آن بشرطیه و اسمائی که متضمن معنی بشرطیه باشند و گفت هم فصل این همه  
گفته شد بحث نفی تاکید ملین فعل مستقبل و فونوات آن بحث نفی که موکد است ملین بود و اکنون هم چون

خواهی شش ای فاعل هم که نفی محمد بلم بن کنه شش ای نفی که مکرر است بلم مستلزم است  
 محمد بسازی در محمد چهار لغت است محمد لفتح اول و ثانی و محمد بضم اول و ثانی و برنا و ثانی و دا و  
 ساکن اینهمه با مصدر است از باب منع منع یعنی آشکار کردن و منع گویند که بعضی از دستگیر  
 آشکار کردن است محمد به باء و جوز یعنی سعی کردن است و ازین که گفته شد ثابت گردید که  
 اضافی لبسوی محمد از قبیل اضافه عام است لبسوی خاص و وجه تسمیه بن نفی نفی چند نیست  
 که اکثر این نفی یعنی نفی بلم مستعمل شود و در مقام آشکار و طریق بنای این نفی این است  
 که لم ای کلمه لم و راول فعل مضارع و آر شش ای بیارم و لم و فعل مضارع  
 و پنج حرف هم میکنند شش چون ای م اگر در آخر او شش ای در آخر فعل مضارع هم حرف  
 علت نباشد و اگر باشد ساقط گردد شش یعنی اگر فعل مضارع لم نبود و اگر در آخرش حرف علت باشد  
 بجای بزم ساقط شود و حرف علت شده است و او یا الف یعنی حرف علت شده است  
 سکه و او هم یا تبوم الفیکه منقلب شده از او و یا و از عبارات متن فهمیده باشد که از  
 الف مطلق از حروف علت است چنان حروف علت که مجموعه وی ای مجموع همچون حروف  
 علت کلمه ای باشد که از اندوه و غم و رسیدن در و رنج مستعمل شود و یا کلمه ناطق گوید  
 شهر حرف علت نام کردم و او الف و یای را به سیر کرد و می رسد ناچار گوید و ای یا  
 تو که هم چنانچه لم یبع و لم یریم که بخش شش حرف علت سه است و الف یا که مجموع وی دای باشد مثال  
 افلاست که بازنمائی علت و بحبت و دخول لم ساقط گردیده چه اصل لم یبع و چه یبع و چه یبع و چه یبع  
 غائب از باب فخر یضرب از و عا و دعوت یعنی خواندن چون لم برود و دخل شد علامت جزمی سقوط  
 حرف علت شد لم یبع گشت و لفظ دعوت مثلث الفاء است تا لحظه گفته میست و سه است  
 خواندن بخردن و دعوت است خواندن بخود و دعوت است در حرف خواندن بخود یا رسد  
 کنان و اصل لم یریم بود و صیغه واحد مذکر غائب از باب ضرب ایضاً از بی می  
 بسته تیر انداختن چون لم برود و دخل شد علامت جزمی سقوط حرف علت شد لم یریم  
 گردید و اصل لم یبع یعنی بود و صیغه واحد مضارع غائب از باب سمع یعنی شنیدن  
 بسته ترسیدن چون لم برود و دخل شد علامت جزمی سقوط حرف علت شد لم یبع

و اگر گوئی مگر سه امثله چرا آوردند و خواهم گفت فعلی که از حروف و اصولش حرف علت از استقل گویند  
 و مستقل بر سه قسم است معقل فا و معقل عین و معقل لام چرا که فعل معقل از سه حال فاعلی نیست یا حرف  
 علت و از این بجای فاست یا بجای عین یا بجای لام پس اگر بجای فاست آن را معقل فا گویند  
 و آن نمی شود مگر بر دو قسم یکی معقل فا و اوای مثل وعد و و معقل فا و ایای مثل نیر و معقل فا و  
 الف نمی شود و بجهت تعدی ابتدا و بساکن و اگر بجای عین است آن را معقل عین گویند و اگر بجای لام  
 آن را معقل لام گویند و این هر دو نوع بر سه قسم است یکی واوی چون یقول و یعود و م یائی چون  
 یسبح و یرحمی سوم الفی چون یقال و یساع و یرحمی و یخشی پس لم یذبح مثال معقل لام و اوای  
 و لم یرحم مثال معقل لام یائی و لم یخشی مثال معقل لام الفی است هم و از هفت محل نون  
 اعرابی را ساقط گردانند و آن هفت محل نیست شش نیز مذکر غائب چون یفعلان و جمع  
 مذکر غائب چون یفعلون و متثنیه مؤنث غائب چون تفعلان متثنیه مذکر حاضر و تفعلان جمع  
 مؤنث حاضر چون تفعلن و واحد مؤنث حاضر چون تفعلین و متثنیه آن چون تفعلنان  
 و اگر گوئی که این فیهات را نون های اعرابیه چرا میگویند و خواهم گفت که وجه تشبیه اینها با اعراب  
 این است که این ها نسبت دارند با اعراب یعنی علامت اند برای اول و اند اعرابیه خوانند و اگر گوئی  
 که این ها را چرا علامت اعراب مثل حرکت قرار دادند گفت بجهت آنکه چون واجب شد معربان  
 این فعال مبعوضه مذکور با اعراب نمی شود و مگر در آخر کلمه و آخر این افعال ساکن میشود و چه که آخر  
 این ها با ما متصل اند باین ها که بمنزله جزء کلمه گردیده و نه ممکن بود اجزای اعراب بر اینها  
 زیاده حرف اعراب چون که زیاده حرف علت غیر ممکن بود زیاده نموده شدن ابهت مناسبت  
 تا تمام و در و معقل و در لفظ هیچ عمل نمیکند و آن دو محل نیست جمع مؤنث غائب حاضر و همه کلمات عمل  
 در معنی کنند یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی شش و از آن وجهی یکی جمع مؤنث غائب است مثل فعلین و یکی جمع  
 مؤنث حاضر است مثل تفعلن بجهت آنکه این دو فعل ماضی اند پس بعلت اتصال نون جمیع فیهات با و اینها و نمی غیر متشابه  
 کلمه لم یذبح جمعیه متقبل بمعنی ماضی گردانند شش یعنی هر یک کلمات قبل از خواه متشابه و خواه نباشد بمعنی ماضی  
 منفی میگردد و اند چرا که لم موضوع است برای انکار و انکار نمی شود مگر در زمان ماضی پس شش متشابه  
 که مضارع را سه حال است اگر بر اولم و لم و لم یذبح میشود بمعنی ماضی میگردد و اگر لام مفتوح و لام



گفت هم نون ثقیله نون مشد و را گویند شش اسی نون ساکن که بر تفسید بود هم و نون خفیفه  
 نون ساکن را گویند شش اسی نون را که بر وزن بود و چون این همه بدست می آید پس بدان که  
 هم نون ثقیله در چهاره کلمه آید شش و در هیچ یکی ازین ادا آمدن با نمیکند هم  
 و نون خفیفه شش که مقابل ثقیله است هم در هشت کلمه در سه آید شش و از آمدن در باقی  
 شش شش کلمه با می کند و لام تاکید همیشه مفتوح باشد اگر با و چپ متصل نشود و از مثل و  
 و فاوره ساکن گرد و جواز مثل و لا یضرو ولا یضرنا هم و ما قبل نون ثقیله در پنج محل شش  
 ای در پنج صیغه فتح باشد و آن پنج محل نیست واحد مذکر غائب احد مونث غائب که در آن کلمه ما قبل  
 نون ثقیله فتح باشد نیست اگر گوئی که اینجا سابقین و که این گفتی چرا که آن صیغه ها که در این با نون ثقیله  
 فتح باشد متعد و اند خواهم گفت که نزد فارسیان مقرر است که برای جمع غیر ذی الروح  
 اکثر مفردی آرند جمع واحد مذکر غائب مثل لقیل واحد مونث غائب مثل لقیل واحد مذکر  
 مثل لقیل و دو صیغه حکایت نفس تکلم مثل فعل و لقیل و شش کلمه که در آنها نون ثقیله بعد  
 واقع شود کسور باشد و آن شش کلمه که در آنها نون ثقیله کسور باشد نیست چهار تنه مثل لقیلان  
 ثقیلان لقیلان و دو جمع مونث یکی جمع مونث غائب مثل لقیلین و دو جمع مونث حاضر  
 مثل لقیلان و اگر نون ثقیله بعد الف واقع نشود هم مفتوح باشد و آن پنج محل نیست واحد مذکر غائب  
 و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس تکلم و جمع مونث غائب و حاضر شش ای  
 و دو صیغه جمع مونث حاضر و غائب میان نون ضمیره نون ثقیله هم الف فاصل شش ای فصل کنند  
 میان نون ضمیره و نون ثقیله هم در سه آید شش ای و مثل می شود و ما قبل نون خفیفه  
 و نون ثقیله در جمع مذکر غائب و در جمع مذکر حاضر مضموم باشد و در واحد مونث حاضر  
 کسور باشد چرا که او در جمع مذکر غائب و حاضر در کرده میشود و بحیث تمام ساکنین  
 و همچنین یا در واحد مونث حاضر در کرده میشود و بحیث دفع التقای ساکنین و این حد  
 و او دیا و قیست است که ما قبل مضموم و ما قبل یا کسور باشد و اگر ما قبل او مضموم قبل  
 یا کسور نباشد پس آن و او دیا را حذف نمیکند بل و او را ضمه دهند و یا را کسور و در هر دو  
 صورت ما قبل نون ثقیله خفیفه و در جمع مذکر غائب حاضر مضموم میشود و در واحد مونث حاضر

فانهم و نون خفیفه و ر صینغ تنهیه و و ر صینغ جمع مونث حاضر غائب در نمی آید  
 اینی و غل غیش و بجهت لزوم اجتماع ساکنین و تقریر مقام نهجیکه قریب الفهم و فاعل انهم  
 بود نیست که لاحق میشود و نون ثقیله و خفیفه که برای تاکید اند فعل مضارع را بشرط آنکه  
 نه معنی ماضی باشد و نه بمعنی حال پس نمیگویند **لَوْ يُفَعِّلُونَ وَلَا فَعَّلُوا الْآنَ وَكَيُونُ**  
**بَلْ يُفَعِّلُونَ** بدلیل آنکه اینچه حاصل است در زمان ماضی اصلاً احتمال تاکید ندارد و آنچه حاصل است  
 در زمان حال اگر چه محتمل تاکید است باینطور که خبر و بدستگرم باینکه آنچه حاصل است در حال  
 متصعف است بمبالغه تاکید لیکن چون حاصل در زمان حال موجود است ممکن است که مطلق  
 شود و مخاطب را غلب و قات بر قوت و ضعف آن لهذا متصعف شد نون تاکید را بنحیه غیر معنی  
 و حال است یعنی استقبال و باید که نه توهم کرده شود جز آنکه آن بمطلق مستقبل صرف  
 مثل **سَيَكْفُرُ بَنُو سَوَافٍ يَكْفُرُونَ** چرا که نون ثقیله و خفیفه در سینه کلام یعنی در اثر  
 لاحق نمیشود و مگر آن مستقبل را که در آن معنی طلب باشد مثل امر و نهی و استفهام و تمنی و  
 عرض و قسم و لاحق مثل **أَمَّا تَفَعَّلُونَ** بجهت مشابهت آن بقسم و این معنی که در تاکید  
 مثل لام است و قسم و گاهی لاحق میشود بنحیه نیز بجهت مشابهت آن به بنی چنانچه شاعر گفته  
**سَيَكْفُرُ أَلْحَامِلُ مَا لَوْ يَكْلَمُ أَطُ شَيْخًا عَلَى كَسِيَّةٍ مَعْتَكَا**  
 ای ماله یکلکمن نون خفیفه را بدل کردند بآلت برای وقف بجهت فتح یا قبل و ب  
 و سیمویه گفته که جائز است در ضرورت **أَنْتَ تَفَعَّلْتَ** ای جائز است در ضرورت و بجهت  
 نون تاکید مستقبل صرف و بمضارع مطلق خواه معنی حال باشد و خواه معنی استقبال فاعل  
 و این بجا است بنحیه وجود یک آنیکه قول مصنف **كَيْفَعَّلَكَ كَيْفَعَّلَكَ** تا آخر  
**مَثَلْتُ مَثَلًا** غیر ضمیم است چرا که فعل مذکوره نه امر است و نه نهی و نه استفهام و نه تمنی  
 و نه عرض و نه قسم و نه مشابهت آن و نه مشابهت نهی پس چگونه صحیح خواهد شد احاق  
 نون تاکید با نونا و جواب نیست که قول مصنف مثال است برای تغییر است که واقع میشود  
 بجهت حقوق نون تاکید اعم است از آنکه مستعمل و جایز بود و یا نه و بعضی باینطور جواب  
 میدهند که شاید مراد مصنف نیست که اگر در جواب قسم نون تاکید لاحق میکنند

پس یا نشود یا میگوید که یقیناً ای دانش که یقیناً اند و هم چنین تا آخر فافهم و در فافهم  
در لام تاکید و نون تاکید چه نسبت است جواب میان این با نسبت هم و فصل و فصل است  
یعنی تاکید و نون تاکید در فعل میشود و در آن جا و خول لام تاکید غیر لازم است مثل امری  
و غیر آن که درین با نون تاکید لاحق میشود و لام تاکید در فعل نمیشود و فافهم و سوم  
لام تاکید یا مفتوح میشود جواب بهجت خفت فتح و نیز بهجت اینکه حرکات فافهم است  
در سه فتح و ثمة و کسرة و لام مضموم در کلام عرب نه منظور است و نه مسموع و در صورت  
کسرة و ثمة و لام مضموم و لام جاره و حروف جازه فعل نمی آیند لهذا شد مفتوح فافهم چهارم  
اینکه جمیع لام مفتوح و نون تاکید چگونه و نسبت خواهد شد زیرا که لام مفتوح مقتضی زمان  
حال است چنانچه سابق مذکور شده و نون تاکید مقتضی زمان استقبال است چنانچه  
و چنانچه مراد مذکور شده جواب لام مفتوح برای و و آدمی آید یکی تاکید دوم خالص  
گردن فعل بحال و چون لاحق میشود با و مخالف او مثل نون تاکید و سین سو و باقرینه جای  
یا متعالیه بر عدم آمده حال خبر کرده میشود از اخلاص فعل برای حال و باقی دانسته می شود  
برای تاکید و ایمان به نفعی نیست فافهم پنجم اینکه نون خود موضوع و مقید است  
برای تاکید پس جیاج لا را تاکید نیست جواب احتیاج لام تاکید برای کثرت و مبالغه تاکید  
مثل علامه که تا در آن برای زبانی مبالغه است فافهم ششم اینکه نون ثقیله و فعل  
اثنین و جمع مؤنث مکسور و در غیر مفتوح چرا میشود جواب نون اعرابی که بعد از آن واقع  
میشود مکسور می شود و نون ثقیله و فعل اثنین بعد از آن بجای نون اعرابی است لهذا مکسور  
میشود و در فعل جماعت نون مکسور میشود و بحسب مشابیهت با نون ثقیله که در فعل اثنین است  
و در چه مفتوح شدن آن در غیر این با نیست که نون شده ثقیل است لهذا اورا ثقیله می نامند  
و فتح حرکت خفیف است پس برای تعادل ثقیل را حرکت خفیف دانند و فافهم هفتم اینکه قبل  
نون ثقیله و خفیف در بیغ و عدان مفتوح چرا میشود جواب در فعل مزبور نون تاکید بمزاج  
چیز و کلام است باشد بحسب شدة اتصال و امتزاج و چون این چنین شد ناچار شد نون  
و با آن فعل مزبور چه در صورت اعراب نیست مگر در حال بر او اثر افعال اعراب آید یا نون تاکید



پس اگر برادر افعال مذبوره اعراب و آید لازم آید دخول اعراب بر اوسا کلمات و ان محال  
 و اگر بنون تا کید و آید لازم دخول اعراب بر کلمه دیگر که بیش است و این احتمالات مفروض است  
 فافهم هشتم اینکه در فعل جمع مونث برای فصل در میان نون و ضمیمه نون تا کید ثقیله و جربت  
 تخصیص الف چیست جواب وجه تخصیص الف نیست که اجتماع نونات ثقیل بل الف است  
 لهذا حصل بر جرته مناسب شد که اخف احروف باشد و ان نبود و اگر الف لذلک الف خاص  
 گردید فصل نهم اینکه وجه لحوق نون ثقیله لفعول الثمین و فعل جماعت تسا و وجه عدم  
 لحوق نون خفیفه بافعال مذبوره چیست جواب وجه عدم لحوق نون خفیفه باقبل ثمنیه  
 جماعت تسا لزوم التقای ساکنین علی غیر حدیست میان الف و نون تا کید خفیفه و در میان  
 صورت اگر حرکت و همی نون را خارج شود و از وضع خود بجهت انیکه نون تا کید خفیفه قبول  
 حرکت نمیکند بدلیل حذف آن و در مثل اخرب القوم و الاصل اخربین و اگر حذف کنی الف  
 از فعل الثمین لازم آید التقای ثعل واحد و این هم ممنوع است و اگر حذف کنی الف از فعل جماعت  
 نیز لازم آید حذف آنچه تریدین برای عارضی و این ممنوع است و ترس که گوئی لزوم  
 التقای ساکنین بجهت دخول نون تا کید خفیفه و در فعل جماعت تسا غیر مسلم است چه را که  
 در جمع مونث میگردی اخربین پس لحاق نون خفیفه خواهی گفت اخربین پس نه لازم  
 خواهد آمد و التقای ساکنین و اشاره کرده است شیخ این واجب بسوی جواب این بائیکه  
 نون ثقیله اصل است و خفیفه فرع آن و چون دخل کردی الف فاصل میان نون خفیفه و نون تا کید  
 و در نون ثقیله یا چار دخل کنی و در نون خفیفه تا حکم اصل و فرع یک باشد و چون در نون خفیفه  
 الف فاصل داخل کردی لازم آید التقای ساکنین بر غیر حدی و وجه عدم التقای ساکنین  
 که ساکن اول حرف علت بود و ساکن ثانی بدعسم بود و در حرف دیگر مثل و ابته و میثاق  
 که درین جواب نظر است چرا که اصالت ثقیله نزد کوفیان و یونس لحوق نون خفیفه  
 در فعل الثمین و فعل جماعت تسا اگر فرق میان ایشان نیست که یونس نون خفیفه  
 بر سکون باقی میدارد و کوفیان تخیر میکنند و اوقی حسم انیکه وجه حذف نون  
 از امثله فسمه که یفعلا و تنفلا و یذلا و تنفلا و تفعلون و تفعلین است وقت

لحوق نون تاکید ثقیله چیست جواب آنچه حذف نون ازین امثله منسه وقت لحوق نون  
تاکید ثقیله نیست که نون درین امثله اعراض است یعنی علامت اعراض است فعل بان تاکید  
بنه میشود پس وقت لحوق مابه الفاء حذف میکند مابه الاعراب را تا اجتماع متنافیین از هم آید  
خافهم یا زوهم انیکه بعد لحوق نون تاکید بعد حذف نون وجه حذف واو از تفعیلون  
و یفعلون و وجه حذف یا از تفعیلین چیست زیرا که التقای ساکنین بر وجه خود است  
چه ساکن اول حرف علت است و ساکن دوم مدغم جواب وجه حذف واو و یا الفیلون  
و تفعیلون و تفعیلین ثقلالت کلمه و استطالته و نیز ضمه و کسره دلالت میکند بر واو و یا  
پس حذف نموده شدند بانون ثقیله و اما بانون خفیفه پس بجهت انیکه التقای ساکنین  
بر غیره خود است و ابوعلی فارسی وقت لحوق نون تاکید ثقیله به یفعلون و تفعیلون  
و تفعیلین نون را حذف میکند فقط و واو و یا را سلامت میدارد و میگوید که التقای  
ساکنین بر وجه خود است و این حرف ضمیر فاعل پس چگونه صحیح خواهد شد حذف این  
و بحث و واو و الهم نیست که برین تقدیر لازم می آید که جمهور از تفعیلان و یفعلان  
وقت لحوق نون تاکید ثقیله الفاء هم حذف کنند چرا که چنانچه التقای ساکنین بر وجه خود  
در یفعلون و تفعیلون و تفعیلین بود و واو و یا ضمیر فاعل چنان این جاد و یفعلان  
و تفعیلان التقای ساکنین هم بر وجه خود است و الف ضمیر فاعل و چنانچه ثقلالت و استطالت  
کلمه آنجا بود چنان این با پس وجه حذف آنجا و عدم حذف این با چیست جواب وجه  
عدم حذف این با نیست که اگر از یفعلان و تفعیلان وقت لحوق نون تاکید ثقیله  
الف را حذف نمایند لازم آید القباس بفعل واحد و این ممنوع است چرا که محل منتهی است  
و بمنیه میگویند که وجه حذف واو و یا از یفعلون و تفعیلون و تفعیلین وقت لحوق  
نون خفیفه ظاهر است که بجهت لزوم التقای ساکنین علی غیره است و اما وقت لحوق  
نون تاکید ثقیله پس نیز همین لزوم التقای ساکنین علی غیره است چرا که التقای ساکنین  
آنست که ساکن اول حرف علت باشد و ثانی مدغم و در یک کلمه بودند و آنجا و دو کلمه  
نیکه فعل و هم نون تاکید ثقیله و برین تقدیر لازم می آید حذف الف از یفعلان و تفعیلان

و تفعلین نیز لیکن چونکه الف اخف الحروف است و حذفش موجب التباس است بوجه  
معبر ساختن او را و حذف نکردن و همین است نذهب جارا لله من خشیرای علامه فافهم  
و بدانکه حذف واو و یا از تفعلون و یفعلون و تفعلین وقت حقوق نون تأکید  
و قس است که ماقبل این با مضموم مکسور باشد و اما وقتی که قبل او مضموم نبود و قبل  
یا مکسور نباشد بل ماقبل اینها مفتوح بود پس حذف اینها غیر جایز است بجهت عدم  
الالت میگرد و یا یعنی ضمه و کسره براسه رفع التقای ساکنین و واو را ضمه و  
و یا کسره مثل یخشیون بود چون نون ثقیله بوسیله متصل شدن نون اعرابی ساقط گردد  
بعد از ان التقای ساکنین شد میان واو و نون ماقبل او مضموم نبود و او را ضمه دادند  
بخشیون و همچنین یخشیون که در اصل یخشیون بود چون نون اعرابی ساقط شد  
بجهت حقوق نون تأکید اجتماع ساکنین شد میان یا و نون تأکید ثقیله و ماقبل یا مکسور  
نبود و یا کسره دادند بخشین شد و خلاصه تقریر نیست که چون نون تأکید ثقیله یفعل  
مستقبل لاحق میشود باعتبار معنی هم تغییر کند و باعتبار لفظ هم اما تغییرش باعتبار معنی  
انست که فعل مضارع را خالص میگردد و اندر برای زمانه مستقبل مع تأکید و تغییرش باعتبار  
انست که در صیغ و عدان ماقبل خود را مفتوح میگردد و از امثله خمس نون اعرابی را دور  
نمیکند و او را که ماقبل و مضموم بود و یا که ماقبل و مکسور بود نیز حذف میکنند  
و آن واو یا که ماقبل این با مضموم و مکسور نبود متحرک میشود و ضمه و کسره پس قبل نون ثقیله  
را چهار حالت است فتمه و ضمه و کسره و سکون چرا که فعل مضارع ملحق از دو حال خالی نیست  
ضمیر یا بار و بوی متصل شده است یا نه پس اگر ضمیر بار و بوی متصل نیست در آنجا قبل  
نون ثقیله مفتوح خواهد شد و اگر ضمیر بار و بوی متصل است از چهار حال خالی نیست یا آن  
ضمیر او است و یا یا و یا الف و یا نون پس اگر او است ماقبلش مضموم خواهد شد  
و اگر او است ماقبلش مکسور خواهد شد و اگر الف و نون است ماقبل او ساکن خواهد شد  
و نون ثقیله اگر بعد الف است مکسور خواهد شد و اگر نه مفتوح و نون خفیفه مثل نون ثقیله  
مگر خودش ساکن بود و بعد الف میآید فافهم و الله اعلم بالصواب

## م بحث لام تاکید بانون تاکید ثقیله و فعل مستقبل حروف

یعنی این هجاء فعل مستقبل معروف و مکمل است بلام و نون و نون تاکید هم مستقبل و نون تاکید هم مستقبل  
 بود چون لام تاکید مفتوح و راول و نون تاکید ثقیله یا آخر آور و نون قبل نون ثقیله مفتوح  
 گشت که نون ثقیله یعنی هر آینه هر آینه خواهد کرد آن یکم و در زمان استقبال صیغه واحد  
 غائب لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم مستقبل و نون تاکید هم مستقبل و نون تاکید  
 لام تاکید و راولش و نون تاکید و راولش آور و نون اعرابی ساکن شد که نون اعرابی  
 گریه یعنی هر آینه هر آینه خواهد کرد آن دوم و در زمان استقبال صیغه مذکر غائب  
 لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم مستقبل و نون تاکید هم مستقبل و نون تاکید  
 مفتوح و راولش آور و نون تاکید ثقیله یا آخرش نون اعرابی ساکن گریه یعنی هر آینه هر آینه  
 شد میان و او ضمیر و نون تاکید چون ما قبل و او مضموم بود و او را حذف کردند و نون  
 شد یعنی هر آینه هر آینه خواهند کرد آن همه و در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائب  
 لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم مستقبل و نون تاکید هم مستقبل و نون تاکید  
 و راولش و نون ثقیله یا آخرش پیوسته ما قبل نون ثقیله مفتوح گریه یعنی هر آینه هر آینه  
 یعنی هر آینه هر آینه خواهد کرد آن یکم زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائب  
 لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم مستقبل و نون تاکید هم مستقبل و نون تاکید  
 چون لام تاکید و راول و نون آید و نون تاکید ثقیله و راولش و نون اعرابی ساکن گریه  
 یعنی هر آینه هر آینه خواهند کرد آن دوم زن در زمان استقبال صیغه مؤنث  
 مؤنث غائب لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم مستقبل و نون تاکید هم مستقبل و نون تاکید  
 گریه بود چون لام تاکید و راولش و نون تاکید ثقیله و راولش آور و نون اعرابی  
 حاصل و نون میان نون و ضمیر نون تاکید یعنی هر آینه هر آینه خواهند کرد آن همه زن  
 آن همه زن در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائب لام تاکید بانون ثقیله و نون ثقیله  
 مستقبل معروف هم مستقبل و نون تاکید هم مستقبل و نون تاکید بود چون لام تاکید و راول و نون اعرابی

در آخر ما قبل نون مفتوح گزیده **لَتَفْعَلْنَ** شد بجهت هر آئینه هر آئینه خواهی کرد و تو یکم در زمانه  
استقبال صیغه واحد مذکر حاضر لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد  
شش در اصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید در اول و نون تاکید با خزش پیوستند نون آخر  
ساقط گردید **لَتَفْعَلْنَ** شد بجهت هر آئینه هر آئینه خواهند کرد و شما و مردان در زمانه  
استقبال صیغه تشبیه مذکر حاضر لام تاکید با نون در فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد  
در اصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید و نون ثقیله باول و آخرش پیوستند بعد حذف نون  
اعرابی و اوجه بران نیز حذف کردند بحجت اجتماع ساکنین **لَتَفْعَلْنَ** شد بجهت هر آئینه  
هر آئینه خواهند کرد و شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر حاضر لام تاکید با نون ثقیله  
در فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد در اصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید و نون تاکید  
باول و آخرش پیوستند بعد حذف نون اعرابی یا بحجت اجتماع ساکنین حذف کردند  
**لَتَفْعَلْنَ** شد بجهت هر آئینه خواهی کرد و تو یک زن در زمانه استقبال مع  
واحد مؤنث حاضر لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد در اصل  
**لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید در اول آوردند و نون تاکید در آخر نون اعرابی ساقط شد  
**لَتَفْعَلْنَ** شد بجهت هر آئینه هر آئینه خواهید کرد و شما و زنان در زمانه استقبال  
مع تشبیه مؤنث حاضر لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد  
شش در اصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید در اول و نون تاکید در آخر آوردند لازم اجتماع سه  
نونات الف فاصل بیفزودند تا لازم نیاید آنچه آید **لَتَفْعَلْنَ** شد بجهت هر آئینه  
خواهید کرد و شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر لام تاکید با نون  
در فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد در اصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید در اول و نون  
تاکید در آخر بیفزودند ما قبل نون ثقیله مفتوح گزیده لا فعلش شد بجهت هر آئینه هر آئینه  
خواهیم کرد و من یکم و یا یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر و مؤنث حکایت نفس  
لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد در اصل فعل بود چون  
لام تاکید در اول و نون تاکید در آخر آوردند ما قبل نون ثقیله مفتوح گزیده **لَتَفْعَلْنَ** شد

بجای هر آئنه بر آئنه خواهم کرد و مردان یا دوزنان یا جهنم مردان یا جهنم زنان و زمانه  
 استقبال صیغه تشبیه و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس تکلم مع انبیا لام تاکید بانون ثقیله در فعل مستقبل  
 م بحث لام تاکید بانون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول م  
 هم لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ  
 لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ  
 در اصول این همه افعال آخینا است که در معروف گفته شد فافهم

### م بحث لام تاکید بانون خفیفه در فعل مستقبل معروف م

ای این بحث فعل مستقبل موكده لام تاکید و نون خفیفه است هم لَفْعَلَنْ م در اصل  
 لَفْعَلْ بود چون لام تاکید و نون تاکید خفیفه با و پیوستند با قبل نون خفیفه مفتوح گردید  
 لَفْعَلَنْ شد بجای هر آئنه بر آئنه خواهند کرد آن کیم و زمانه استقبال مع واحد مذکر ثانی  
 لام تاکید بانون خفیفه در فعل مستقبل معروف هم لَفْعَلَنْ م در اصل لَفْعَلَنْ بود چون  
 لام تاکید و نون خفیفه با و پیوستند بعد حذف نون و او را بحجت اجتماع ساکنین حذف کردند  
 لَفْعَلَنْ شد بجای هر آئنه بر آئنه خواهند کرد آن همه مردان و زمانه استقبال صیغه جمع مذکر ثانی  
 لام تاکید بانون خفیفه در فعل مستقبل معروف هم لَفْعَلَنْ م در اصل لَفْعَلَنْ بود چون لام تاکید  
 و نون خفیفه با و پیوستند با قبل نون خفیفه مفتوح گردید لَفْعَلَنْ شد بجای هر آئنه بر آئنه  
 خواهند کرد آن یک زن و زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث غائب لام تاکید بانون خفیفه  
 و فعل مستقبل معروف هم لَفْعَلَنْ م در اصل لَفْعَلْ بود لام تاکید بانون خفیفه چون  
 با و پیوستند با قبل نون خفیفه مفتوح گردید لَفْعَلَنْ شد بجای هر آئنه بر آئنه خواهی کرد و  
 یک مرد و زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر لام تاکید بانون خفیفه در فعل مستقبل معروف  
 هم لَفْعَلَنْ م در اصل لَفْعَلَنْ بود چون لام تاکید بانون خفیفه با و پیوستند بعد حذف  
 نون اعرابی و او را حذف کردند بحجت اجتماع ساکنین لَفْعَلَنْ شد بجای هر آئنه بر آئنه  
 خواهید کرد شما همه مردان و زمانه استقبال صیغه جمع مذکر حاضر لام تاکید بانون خفیفه در فعل مستقبل

م لتفعّلن شی در اصل تفعّلین بود و چون لام تاکید بانون خفیفه با و پیوستند بعد حذف نون اول  
یا یا هم حذف کردند بجهت اجتماع ساکنین میان یا و نون خفیفه لتفعّلن شد بمعنی هر آنکه  
خواهی کرد تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مونث حاضر لام تاکید بانون خفیفه در فعل  
مستقبل معروف م لا تفعّلن شی در اصل فعل بود و چون لام تاکید بانون خفیفه با و پیوستند  
ما قبل نون خفیفه مفتوح گردید لا فعلی شد بمعنی هر آنکه خواهی کرد من یک زن  
یا یک زن در زمانه استقبال صیغه وحدان مذکر و مونث حکایت نفس متکلم لام تاکید  
بانون خفیفه در فعل مستقبل معروف م لتفعّلن شی در اصل فعل بود و چون لام تاکید  
بانون خفیفه بوی پیوستند ما قبل نون مفتوح گردید لتفعّلن شد بمعنی هر آنکه  
خواهی کرد یا دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه ثانی  
و جمع مذکر و مونث حکایت نفس متکلم مع النیه لام تاکید بانون خفیفه در فعل مستقبل معروف

### م بحث لام تاکید بانون تاکید خفیفه و فعل مستقبل مجهول شی

یعنی این بحث فعل مستقبل مجهول است که موکد بلام تاکید و نون خفیفه است  
م لتفعّلن لتفعّلن لتفعّلن لتفعّلن لتفعّلن لا تفعّلن لتفعّلن شی  
در اصول این همه کلمات بران قیاس است که در معروف این ادا شده شد و چون فارغ  
شد مصنف رحمه الله علیه از بحث ماضی و مضارع شروع کرد و بحث امر که قسم ثالث  
فعل است و گفت م فصل این همه که گفته شد بحث لام تاکید بانون خفیفه و فعل  
مستقبل مجهول شی یعنی بحث فعل مستقبل مجهول است که موکد است بلام تاکید  
ونون خفیفه م لتفعّلن لتفعّلن لتفعّلن لتفعّلن لا تفعّلن لتفعّلن شی  
در اصول این همه کلمات بران قیاس است که در معروف این ادا شده شد و چون فارغ شد  
مصنف رحمه الله علیه از بحث ماضی و مضارع شروع کرد و بحث امر که قسم ثالث فعل است  
و گفت فصل این همه که گفته شد از مثل فعل و لتفعّلن و غیره بحث فعل ماضی معروف  
و مجهول و ثباً و منفیاً و مضارع معروف و مجهولاً و مثبتاً و منفیاً بود و اکنون هم چون نوبت



سنش ای غایب هم که فعل امر بنا کنی سنش ای بسازی پس بدانکه هم امر گرفته میشود سنش ای  
 ساخته میشود هم از مضارع غایب ز غایب حاضر از حاضر معروف از معروف مجزول از مجزول تشکلم از تشکلم  
 بانه یلور که امر حاضر گرفته میشود و از مضارع حاضر و از غایب گرفته میشود و هم از مضارع غایب و امر معروف  
 گرفته میشود و از مضارع معروف امر مجزول گرفته میشود و از مضارع مجزول بحسب تناسب میان هر یک از اینها  
 پس هم چون خواهی سنش تو ای متعلم هم که امر حاضر معروف بنا کنی سنش ای بسازی پس همچنین کن  
 هم که علامت استقبال که تا باشد حذف کن بعده سنش ای بعد حذف کردن حرف استقبال هم بنگر  
 سنش ای بهین که ابتدای باب یعنی حرفی که با و ابتدا کرده میشود هم متحرک سنش باقی هم  
 میماند سنش یا ابتدا بساکن باقی میماند پس هم اگر ابتدای متحرک ماند آخر کلمه را ساکن کن اگر  
 حرف علت نباشد سنش چنانچه میکنی وقتیکه از تعدی بعد از از تضیع ضعیف و تنوع فاعل را میسازنی پس  
 وقت بنا و تعدی سنش تا را که علامت استقبال است از اول دور میکنی و بعد از آن چون  
 می بینی که متحرک است آخر را یعنی وال را ساکن میگرددانی بعد میشود همچنین چون ضعیف را هم از تضیع  
 ضعیف و اگر باشد ساقط شود چون از تقیق و اگر ساکن میماند میسازنی تا را از اول دور و آخر را  
 ساکن میگرددانی ضعیف میشود و علی هذا القیاس چون دوع را از تنوع میسازنی تا را از اول می فلکی  
 و آخر را ساکن کنی فاعل میشود و تعدی مضارع است از تعدی که در اصل و تعدی بود بمعنی و تعدی کردن  
 مصدر از باب ضرب بضرب و از هفت قسم مثل و او می پس اصل تعدی بود و چون  
 ضابطه بود که چون و او میان علامت مضارع و کسره می افتد لهذا ازین جا و از حذف  
 کردند و در تعدی و از حذف نمودند و بدل نکردند از برای متابعت مضارع و تضیع در اصل  
 توضع بود از وضع که از تنوع مصدر است از باب فتح یفتح بفتح نهادن و تنوع مضارع از وضعه که  
 در اصل و دوع بود بمعنی ترک کردن از باب ضرب بضرب مصدر است و ماضی و می مستعمل نیست  
 و اگر بعد حذف علامت مضارع ابتدای متحرک می باشد ای مانند پس هم نظر کن سنش ای بهین  
 هم در عین کلمه سنش فعل ای بهین حرفی که بجای عین کلمه فعل است چه حالت میدارد و منتهیست  
 بانه محصور یا یکسور پس هم اگر عین کلمه سنش یکسور باشد یا مفتوح همزه وصل یکسور و اول  
 او را و آخر را ساکن کن و اگر حرف علت نباشد چون از تنوع ضعیف و از ضرب ضرب اگر باشد ساقط شود

چون از تری ارم و بخشی بخشی ای عین فعل هم مضموم باشد شش بحبت متابعت و موافقت هم  
و همزه وصل مضموم و اول او در آخر ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تنصیر انصر و اگر  
باشد ساقط شود چون از تدرع و اوع چون خواهی که امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول یا نایبی  
لام امر مکسور و اول و در آخر و جز هم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود و چون لیذع  
و لیم و خیش نون تاکید چنانچه و مضارع می آید و در امر نیز می آید شش ای یا چنانچه می آری و قتیکه  
او تنصیر انصر و از تکریم اکرم سبازی پس علامت مضارع را حذف میکنی و بعد از آن می بینی که ساکن است  
و عین کلمه وی مضموم باشد پس همزه وصل مضموم و اول و می آری و آخر ساکن می بینی انصر و  
اکرم میگردهم و اگر عین کلمه وی شش ای حرفی که بجای عین کلمه است مکسور باشد یا مفتوح پس  
درین هر دو صورت همزه وصل مکسور و اول و در آخر چنانچه می آری و قتیکه از تنصیر انصر و اول و فتح  
افتح را سبازی پس اگر علامت مضارع است حذف میکنی و بعد از آن می بینی که ساکن است و عین اول  
مکسور است و در ثانی مفتوح پس همزه وصل مکسور و می آری و آخر ساکن می بینی انصر و فتح میشود  
تنصیر انصر و انصر است یعنی یاری کردن و تکریم از کرامت و بکرم است بمعنی بزرگی کردن و تنصیر انصر  
بمعنی زدن و فتح افتح بمعنی کشادگی و دیگر با از مثال طلب و غسل وضع مثلاً باید که بهترین گفته  
شد قیاس کنند و درین همه احکام مذکور مذکور و بدانکه این امر بصیغه هم میگوید بحبت خصوص  
آن بصیغه مخصوصاً ایضا بدانکه در آن اختلاف است پس اهل انصر میگویند که معنی است  
و اهل کوفه میگویند که معنی است پس اصل فعل نزد ایشان لفعیل بود و حذف کرده شد لازم  
که بحبت کسره استعمال بعد از آن حذف کرده شد حرف مضارع تا مقبض نشود و مضارع و درین نظر  
چرا که چهار باب از مضارع است مثل ضمیر جار و اهل انصر میگویند که وجه بنا بر آن این است  
که امر فعل است و اصل و فعل نیست مگر بنا بر آنچه معرب است از آن بحبت مشابهت هم و نیز آنچه  
عدم مشابهت است پس اعراب بهم نیست و اشتقاق امر از مضارع بحبت آنست که ماضی امر میکنند  
پس نیست مشابهت میان امر و ماضی بخلاف مضارع که امر کرده می شود و با و  
مثل لفعیل است باید نکند آن یک امر و چنانچه می آید و وجه حذف حرف مضارع  
و بنا بر این امر نیست که اگر حرف مضارع بخذف کرده شود لازم آید التباس مضارع

و زیاده هفده برای دفع ابتدا و ساکن است و تخصیص آن زیاده از جمله حروف بحبت  
 نیست که وی را قوی حرف است و ابتدا را قوی اولی است از ابتدا بغیر قوی  
 و اما کسره آن بسبب آنست که او را زاید کرده شده است ساکن نزد جمهور برای تحلیل  
 زیاده بعد از آن چون احتیاج شد بسوی حرکتش حرکت داده شد بکسره چرا که چون ساکن  
 حرکت میشود حرکت داده میشود بکسره و ظاهرند بیه سیبویه است که هفده اصل زائد  
 کرده شده است متحرک ب حرکت کسره که عدل حرکات است چه ضمه ا ثقل است و فتح  
 کسره بچندان ا ثقل است و بچندان اخف و وجه تسمیه آن هفده وصل نیست که وی  
 را وصل است بسوی نطق بساکن و فلیل که او ستاد سیبویه است و سلم اللسان  
 گویند پس او همیشه مکسور باشد مگر وقتی که عین مضارع مضموم بود پس درین صورت  
 مضموم میشود برای مناسبت حرکت عین چرا که اگر درین صورت مکسور شود لازم آید  
 خروج از کسره بسوی ضمه و اگر مفتوح شود لازم آید القیاس مضارع متکلم فافهم و الله اعلم

## م بحث امر حاضر معروف ش

یعنی بحث امرست چنان امر که حاضر است نه غائب متکلم معروف نه مجهول هم افعِلْ  
 ش وصل قبل بود چون امر ساختند تا اول او افکند بعد از آن چون ابتدای ساکن  
 بود عین کلمه را نظر کردند پس دیدند که عین کلمه وی مفتوح بود و هفده وصل مکسور  
 اولش در آوردند و آخر را ساکن کردند ا فعل شد یعنی آنیکه مکن تو یک مرد در زمانه استقبال  
 صبیغه واحد نکر امر حاضر معروف هم افعلا ش وصل بفعلا آن بود چون خواستند که امر  
 تمار از اول حذف کردند بعد از آن چون دیدند که ساکن است عین کلمه را نظر کردند  
 عین کلمه مفتوح بود و هفده وصل مکسور در اولش در آوردند و از آخر نون اعراض  
 را دور کردند افعلا شد یعنی آنیکه بکنید شما و مردمان در زمانه استقبال صبیغه  
 تشبیه نکر لفظ امر حاضر معروف هم افعلا ش وصل بفعلا آن بود چون امر ساختند  
 تمار از اول و نون اعراض را از آخر حذف کردند و چون که عین کلمه مفتوح بود برافه ابتدا

بساکن همزه وصل کسور در اولش بنفروند و فعلوا شد یعنی بکنید شما همه مردان  
 در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر لفظ امر حاضر معروف هم افعلاکسش در اصل تفعیلین  
 بود چون امر ساختند تا از اول و فون اعرابی را بیفکنند و بجبت فتحه بین همزه وصل  
 کسور در اولش بنفروند و افعلاکسش یعنی بکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه  
 واحد مؤنث لفظ امر حاضر معروف هم افعلاکسش در اصل تفعیلان بود چون خوانند  
 که امر سازند تا از اول و فون اعرابی را از آخر حذف کردند و بجبت فتحه بین همزه  
 وصل کسور در اولش و رند افعلاکسش یعنی بکنید شما دوزنان در زمانه استقبال  
 صیغه تشبیه مؤنث لفظ امر حاضر معروف هم افعلاکسش در اصل تفعیلان بود چون امر  
 ساختند یا از اول دور کردند و بجبت فتحه بین همزه وصل کسور در اول او در اول  
 و فون را سلامت داشتند زیرا که ضمیه فاعل است نه فون اعرابی یعنی بکن شما همه  
 زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث و لفظ امر حاضر معروف و بدانکه بین را این با  
 هر سه حرکت جایست مگر فرق نیست که مفتوح العین خود بهم متعل است و بهم موزون  
 آن مضمر هم العین و کسور العین موزونش مستعمل است و خودش مستقل نیست  
 بدانکه در اینجا جایست اطلاق لفظ جمع بر یک واحد بر یک تعلیم و تنقیح مشتمل  
 فکله الا یا فارحمونی یا الله فخصد الی الخ صه فافهموا الله الخ  
 و چون فارغ شد از امر حاضر معروف شروع کرد و بجبت امر حاضر مجهول به تنسیب  
 مذکور و گفت هم فصل اینهمه گفته شد بجبت امر حاضر معروف و پیش که میسور  
 بان صیغه است هم چون خواب تو ش ای متعلم هم که امر مجهول بنا کنه ش  
 ای بساز هم لام که بر است کسور در اول و ش ای در اول فعل مضارع  
 مجهول چرا که سابق معلوم شد و بنا بر پیوسته که امر معروف از مضارع معروف گرفته شد  
 و امر مجهول از مضارع مجهول هم در آتش ای بیار هم و آخر آتش ای آن مضارع  
 مجهول را خبر هم گفته بجبت و قول لام امر و از اینجا است که در قول لام را سلطان  
 مضارع خبر هم گویند نه امر چرا که امر بنه شود و این خبر هم فافهم پس بنه گرفته شد

بصل آخر تا امر حاضر مجهول گردد

## مبحث امر حاضر مجهول شش

اینکه مذکور شد بجهت و تقیید است از حال امر حاضر مجهول هم لتفعّل شش  
در اصل لتفعّل بود چون لام امر در اولش در آوردند آخرش را جزم کردند لتفعّل شد  
باید که کرده شود تو یک مرد زمانه آئینده صیغه واحد مذکر امر حاضر مجهول هم لتفعّل است  
که در اصل لتفعّلان بود چون لام امر بادل وی در آوردند فون اعرابی را از آخر  
حذف نمودند لتفعّل شد بجهت باید که کرده می شوند شما و مردان در زمانه مستقبل  
صیغه تنبیه مذکر لفظ امر حاضر مجهول هم لتفعّل است در اصل لتفعّلون بود چون لام امر  
باولش در آوردند از آخر فون اعرابی را حذف کردند لتفعّل شد بجهت باید که کرده  
شوند شما همه مردان در زمانه مستقبل صیغه جمع مذکر لفظ امر حاضر مجهول هم لتفعّل  
شش در اصل لتفعّلین بود چون لام امر در اولش در آوردند فون اعرابی را از آخر  
وی حذف کردند لتفعّل شد باید که کرده شوی تو یک زن در زمانه مستقبل صیغه  
واحد مؤنث لفظ امر حاضر مجهول هم لتفعّل است در اصل لتفعّلان بود چون لام امر  
در اولش در آوردند فون اعرابی را از آخر دور نمودند لتفعّل شد باید که کرده شود  
شما و زنان در زمانه مستقبل صیغه تنبیه مؤنث لفظ امر حاضر مجهول هم لتفعّل است  
در اصل لتفعّلن بود چون لام امر در اولش در آوردند لتفعّلن شد باید که کرده شود  
شما همه زنان در زمانه مستقبل صیغه جمع مؤنث لفظ امر حاضر مجهول چون قانع شد  
از بیان امر حاضر مجهول شروع کرد در بیان امر غائب معروف و گفت هم فصل تنبیه  
گفته شد بجهت امر حاضر مجهول بود اکنون چون غائب تو شش اے مخاطبم  
که امر غائب معروف خواه مجهول نماند شش ای بسازد هم پس لام امر مکسور  
در اول آرد آخر را جزم کن شش ای اگر آخروی هم حرف علت نباشد شش ای شرط  
جزم این است که در آخر بدون فعل مذکور حرف علت نباشد چون لیفر شال مرغاب معز

است مثال امر غائب مجهول لیضرب است و اگر آخر همون فعل فربور حرف علت است  
چون لیضرب مثال امر غائب معروف است و مثال امر غائب مجهول لیضرب است  
و اگر آخر همون فعل فربور حرف علت باشد بحکمیت و قول لام امر که لازم است ساقط  
شود چون لیضرب و اصل یضرب بود چون لام امر در اولش آورند علامت جرئی  
سقوط حرف علت شد لیضرب ماند یعنی باید که بخواند آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه  
واحد مذکر لفظ امر غائب معروف و لیضرب و اصل یضرب بود چون لام امر در اولش  
علامت جرئی سقوط حرف علت شد لیضرب گردید یعنی باید که تیر اندازی کند آن  
یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ امر غائب معروف و لیضرب و اصل  
یضرب بود چون لام امر در اولش آورند علامت جرئی سقوط حرف علت شد  
لیضرب گردید باید که برسد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ امر غائب  
معروف پس اول مثال فعل مقل اللام وادی بود و ثانی مقل اللام بادی و ثالث  
مقل اللام الف چون حرف استقبال را ضمه و همی و عین را فتحه این همه با مثل امر غائب  
خواهند شد خواه حاضر باشد خواه غائب معروف و مجهول درسته آید اے لاحق میشود  
چنانچه در استقبال طلبی درسته آید اے لاحق میشد فافهم

در  
مفعول  
مفعول  
مفعول

## م بحث امر غائب و

م لیضرب ش باید که بکند آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ امر غائب مجهول  
م لیضرب ش باید که بکند آن دو مردان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مذکر لفظ امر غائب معروف  
م لیضرب ش لیضرب لیضرب او فعل لنفعل ش  
و اصول اینهمه با اصول امر حاضر مجهول قیاس کنند

## م بحث امر غائب مجهول ش

م لیضرب لیضرب لیضرب لنفعل لنفعل لیضرب لنفعل لنفعل ش

## هم بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله

هم افتخار ش بر آینه بکن تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ امر حاضر معروف  
 موکد با نون تاکید ثقیله و وصل فعل بود چون نون تاکید ثقیله با و پیوسته باشد قبلش  
 مفتوح گردد اِفْعَلْکَ شد اِفْعَلْکَ هر آینه بکنید شما و مردان در زمانه استقبال  
 صیغه تنهیه مذکر لفظ امر غائب معروف موکد با نون ثقیله و وصل فعل بود و چون  
 نون ثقیله با و متصل شد اِفْعَلْکَ شد اِفْعَلْکَ هر آینه بکنید شما همه مردان در زمانه  
 استقبال صیغه جمع مذکر لفظ امر حاضر معروف موکد با نون ثقیله و وصل فعل بود  
 چون نون ثقیله با و متصل شد اجتماع ساکنین شد میان واو و نون واو افتاد  
 اِفْعَلْکَ شد اِفْعَلْکَ هر آینه بکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث لفظ  
 امر حاضر معروف موکد با نون ثقیله و وصل فعل بود چون نون ثقیله با و متصل شد اجتماع  
 گردید در میان یا و نون یا افتاد اِفْعَلْکَ شد اِفْعَلْکَ هر آینه بکنید شما و زنان  
 در زمانه استقبال صیغه تنهیه مؤنث لفظ امر حاضر معروف موکد با نون ثقیله و وصل  
 اِفْعَلْکَ بود و چون نون ثقیله با و متصل شد اِفْعَلْکَ شد اِفْعَلْکَ هر آینه بکنید  
 شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث لفظ امر حاضر معروف موکد با نون ثقیله  
 و وصل فعل بود و چون نون ثقیله با و پیوسته الف فاعل میان نون ضمیر  
 و نون تاکید پیوسته و نون اِفْعَلْکَ شد

## هم بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله

هم افتخار ش باید که بر آینه که ده شوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ  
 امر حاضر مجهول با نون ثقیله و وصل فعل بود ش باید که بر آینه که ده شوی شما و مردان در زمانه  
 استقبال صیغه تنهیه مذکر لفظ امر حاضر مجهول با نون ثقیله و وصل فعل بود ش باید که بر آینه که ده شوی  
 شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر لفظ امر حاضر مجهول با نون ثقیله و وصل فعل بود ش

لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ و اصول این همه مثل اصول سابقه است فائز

### م بحث امر غائب معروف بانون ثقیله

هم لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ  
باید که بر آئینه کنیم من یک مرد یا یک زن در زمانه استقبال صیغه و حدان مذکر و مؤنث  
حکایت نفس متکلم لفظ امر غائب معروف موكده بانون ثقیله هم لَفْعَلَنَّ ش باید که  
بر آئینه کنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال  
صیغه تشبیه و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم مع الغیر لفظ امر غائب معروف موكده بانون ثقیله

### م بحث امر غائب مجهول موكده بانون ثقیله

لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ لَفْعَلَنَّ  
ش باید که بر آئینه کرده شوم من یک مرد یا یک زن در زمانه استقبال صیغه و حدان  
مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم لفظ امر غائب مجهول موكده بانون ثقیله هم لَفْعَلَنَّ ش  
باید که بر آئینه کرده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه  
استقبال صیغه تشبیه و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم مع الغیر لفظ امر غائب مجهول  
موكده بانون ثقیله

### م بحث امر حاضر معروف بانون خفیفه

م اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ

### م بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفه

اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ

م بحث امر غائب مجهول بانون خفیفه



هم ليعملن كي ليعملن كي لا يعملن كي ليعملن كي ش

و بدانکه اینها چند بحث است که ضرورت آنکه کر آنها تا عبودی یا دیگر او را نکه لازم  
جزیم تیرا میکند جواب وجه جزم کردن او اینست که چون داخل میشود و فعل مضارع  
مشابه میگردد و فعل مضارع امر مخاطب معروف را و امر مخاطب معروف مبنی است  
چنانچه کور شده است و بنای این فعل که بدخول لام امرست غیر ممکن است بسبب  
حرف مضارع در آن با وجود عدم بقدر اعراب در آخر آن پس اعراب داده شد  
با عرابیکه مشابهت بنای یعنی سکون است چرا که سکون اصل در بنای آن پس لام محبت  
استفاده مشابهت از آن محل جزیم نموده فاعلم و فوم اینکه لام امر کسور چه میشود و جواب  
وجه کسور شدن وی اینست که وی مشابه است با لام جازه چرا که جزم و رافعل  
بیشتر است در اسما و لام جازه کسورست پس همچنین این هم کسورست شود و بدانکه  
یعنی لام امر را مشتق نیز میخوانند و چون داخل بر او و یا فایا شتم شود جایز است  
سکون آن مثل قوله تعالى فليخا كرا قليلا وليبكوا كثيرا و سوم اینکه  
از مسلمات شماست که لام امر بر فعل مضارع مخاطب معروف نمی آید بحسب خصوصیت  
صیغه بادش فلتضوكن جوبد لك چرا که جواب این شاذ است سوال  
این چرا شاذ و محو بدست چه آمده واضح است در فصاح الكلام یعنی كلام جديب ماكان اولاهم  
جواب شد و این غیر منافی است موقوف آزاد و كلام فصیح چرا که شاذ و بدست قسم است  
قسم اول اینکه مخالف القیاس بود و موافق الاستعمال و قسم دوم آنکه مخالف استعمال  
بود و موافق قیاس این بر دو قسم مقبول اند و قسم سوم نیست که مخالف القیاس  
استعمال هر دو بود و این هر دو دست فاعلم دانند علم چهارم آنکه امر متکلم را با امر غائب  
چرا که لاحق میکند جواب وجهش نیست لفظی که ظاهر بود یعنی ضمیر باشد او حکم  
غائب است یعنی اگر برای او ضمیر خواهند آورد ضمیر غائب خواهند آورد و ظاهر است  
که صیغه تنکلم الفاظ ظاهر اند نه مضموم پس مناسبت احاق اینها به صیغ غائب  
و درین نظر است چرا که برین تقدیر لازم می آید احاق صیغ مخاطب غائب نیز چرا که صیغ مخاطب

نیز الفاظ ظاهره اند و بعضی میگویند که وجه الحاق صلیح متکلم بنائب نیست که اصل  
 در امر خطاب است پس غیبت پس متکلم فلذا صلیح متکلم را بنایت الحاق میکنند و اول  
 کند بر فرعونیت و قلت امر درین با و درین جا تا غل است که این چنین امور تقریری هستند  
 با وجود آنکه در حدیث شریف است که قوموا فلاصل معکم و در قرآن شریف آمده  
 لتجمل خطایا که وجه وجوب نیست که چون امر مخاطب اصیغه علیّه بود و غیر مشتمله بر بعضی  
 دیگر بیان نموده میشود و علیّه و چون امر متکلم را اصیغه است مشتمله در او فعل  
 لام بیان کرده میشود با و چون صلیح امر غائب کثیر است و صلیح امر متکلم قلیل بیان نموده  
 می شود امر متکلم بعد امر غائب فم والله اعلم و بدانکه جایز است افعال لام  
 در فعل مضارع مخاطب تا فاعله و هتای خطاب را و لام بعلیه را یا بتخصیص را یا بنیکه  
 بعضی آنها حاضرند و بعضی آنها غائب مثل قوله علیه السلام لتأخذوا نساءکم  
 پنجم آنکه اگر جماعتی نامور باشد و بعضی از آن غائب باشند و بعضی حاضرند  
 آنجا چه میکند جواب آنجا تنایباً ضرر بر غائب میکند و میگوید افعال انفرادی  
 و بدانکه گاهی آمده است و رشده و حذف لام و جزم فعل آن امثله قوله محمد ﷺ  
 لَنَسِيكَ كُلَّ نَفْسٍ إِذَا مَا تَلَقَّاهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْأَيُّ لَقِيَهُ وَ جَاءَهُ وَ شَرَّه  
 فراضت آن و شریعتی قول بر مثل له افعل شششم آنکه وجه تخصیص امر غائب  
 بغیر لام و وجه تخصیص امر غائب مخاطب بلام چیست جواب امر مخاطب با کثیر است  
 از روی احتمال پس تحقیق اولی شده با و فافهم و الله اعلم و چون فارغ شده مصنف رحمه  
 علیه از بحث امر شروع کرده در بیان نمی و گفت م فصل ایتمه که گفته شد بحث امر  
 چون خواهی تو ش ای مخاطب هم که نمی بنا کنی لا یعنی شش ای لا نا هی و لا و لا  
 که طلب کرده شود بدان ترک فعل از فاعل حاضر یا غائب یا از مفعول حاضر و غائب زاعل  
 و مفعول متکلم نیز گر تکیه بد آنکه استخوانی بدان جایز است نه تحقیق چرا که تا تحقیق  
 متکلم است بواسطه لام و اول فعل مضارع در اول آن شش ای لا نا هی و لا مفعول متکلم  
 جزم کند بجهت آنکه لای تا بیع لام امر است بجهت آنکه لام امر برای طلب فعل است و لا تا بیع

ای امر  
 شش

برای طلب ترک فعل بخلاف لازم فیه که نسبت طلبی در آن وضابطه است که محل نمودن شیء  
 نظر بر تقیید و تقييد چنانچه لم جزم میکند هم اگر در آخر حرف علت نباشد و اگر باشد مثل  
 ای و آخرش حرف علت بود پس ساقط شود یعنی دور میگردد بحکمیت لای ناهیه که  
 جازمه است چون لایع که صلهش بدو چون لای ناهیه بر آوردند علامت جرسته  
 سقوط حرف علت شد و مثال لایم این مثال معتل لام ای می است چنانچه اول مثال  
 معتل لام واو بود پس صلهش بی بود چون لای ناهیه بر آوردند علامت جرسته  
 سقوط حرف علت شد لایم گردید و مثال لایخیش این مثال معتل لام ای می است  
 صلهش بیخیش بود چون لای ناهیه بر آوردند علامت جرسته سقوط حرف علت  
 شد لایخیش گردید هم ولای ناهیه از هفت محل مثل ای هفت صیغه نون اعرابی را  
 ساقط میکند مثل لم دور و محل یعنی جمع مؤنث حاضر و غائب هم در حفظ پنج عمل میکند مثل  
 ای آنها را لفظ پنج تغییر بهم نمیرساند اما معنی معنی طلب پیدا میکند چنانچه در  
 گفته شد مثل ای چنانچه در امر بلام گفته شد از آنکه جازم مطلقا بلام امر جمع مؤنث  
 حاضر و غائب لفظ پنج عمل میکند ولای ناهیه و نون تاکید ثقیله و خفیفه چنانچه در امر  
 درستی آید و درستی نیز درستی آید

## م بحث نهمی حاضر معروف

لا یفعل لا یفعلوا لا یفعلوا لا یفعلوا لا یفعلوا لا یفعلوا

## م بحث نهمی حاضر مجهول

لا یفعل لا یفعلون لا یفعلوا لا یفعلوا لا یفعلوا لا یفعلوا

## م بحث نهمی غائب معروف

لا یفعل لا یفعلوا لا یفعلوا لا یفعلوا لا یفعلوا لا یفعلوا



لا يَفْعَلْنَ لا يَفْعَلْنَ لا يَفْعَلْنَ لا يَفْعَلْنَ لا يَفْعَلْنَ

## مبحث نئی غائب مجهول بانون ضمیمه

لا يَفْعَلْنَ لا يَفْعَلْنَ لا تَفْعَلْنَ لا تَفْعَلْنَ لا تَفْعَلْنَ

و چون فارغ شد مصنف رحمه الله علیه از بحث افعال شروع کرد و بیان اسمای فاعلین و مفعولین که مشتق اند از فعل مضارع بلا واسطه و اگر گوئی که چنین مناسب نیست و اگر اسم آله و اولاد و تفصیل و معنی مشابه نیز مشتق اند از مضارع بلا واسطه خواهیم ترک نمود و اینها را ذکر کردیم فاعل و اسم مفعول را تا ملوالت کلام که موجب است لازم نباشد بجهت شدت تشابه در ظاهر و ضمیر مثل فعل بخلاف ترک و معنی مشابه و دخل اسمای فاعلین و مفعولین است فافهم و مقدم کردیم فاعل را بر مفعول بجهت اصالت اعدوی و گفتیم فصل اینهمه که گفته شد بجهت افعال بود اکنون چون خواهیم نوشت ای مخاطب هم که اسم فاعل بنا کنی بش ای بسازی پس بدانکه هم اسم فاعل گرفته میشود از مضارع غائب معروف شش ای اسم فاعل ساخته میشود از فعل مضارع غائب معروف اما بنای آن از مضارع پس بجهت اسم فاعل اسم ظاهر است و اسم ظاهر را حکم غائب است پس مناسبت احوال آن از غائب ما و معروف پس بجهت انصاف قات با خدوان بطریق قیام پس مناسبت احوال آن از ان بجهت تناسب میان آن فافهم و طریق گرفتن اسم فاعل از مضارع مذکور نیست که علامت مضارع آن است هدف کن تا حاصل شود و قرینه میان فعل مضارع و اسم فاعل و فاعله را فاعله همانا ابتدا بسکون لازم نیاید و اختیار فاعله بجهت حفظ است و در میان فاعله و عین الف که علامت فاعل است و در آخر تمام و اذن و مشابهت فعل مضارع گرد و در بعد و زوف و حرکات و سکنات و اختیار الف بجهت آنست که اخف است از و یا و عین کلمه را که سه و ده تا حاصل شود و قرینه میان ما ضمه معروف یا پ مفاعله و اسم فاعل کاف می خورد و مقومین که عبارت است از بانون را ضمه سنا گفته بود و مطلقا آید نه که است زیرا و که پس



قید کرده پس اینهمه که گفته شد بعل آری اسم مفعول کرده

## مبحث اسم مفعول شن

مفعول کرده بشود یک مرد و صیغه واحد لفظ اسم مفعول و در اصل بفعول بود  
چون خواستند که اسم مفعول سازند یا حذف کردند و بجای او میم مفعول آوردند  
و عین را ضم و افزود و میان عین و لام و او مفعول افزود و نذر را تنوین و افزود  
شد و علی هذا القیاس البواقی مفعول کلین مفعول لحن مفعول که مفعول کتا  
مفعول کت و اینجا گفت گوئی بسیار بود و اما چون تشریح برای مقیدی بود  
بر این فتد که نوشته شد که گفتا نمود تا بعد از فهمش نشود و الله اعلم بالصواب  
و بدانکه این همه که گفته شد از توصیيات تکالیف الوقوع انداخته اینها امور

سماعیه است و قیاس را در آن

محال نیست فافهم و الله اعلم

بالصواب ط

## خاتمه

بعد حمد خدا و نعت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و همما به جبین پوشیده نماید

که این کتاب لا جواب حرف حرف است به شرح میزان العرف

تصنیف و تالیف جامع علوم عقلی و نقلی مولوی وارث علی

و دای در مطبع فیض منش جناب بنشی فیو لکشر

واقع کانپور با تمام تمام حمده فصل

لا اله الا الله و لا اله الا الله

بیا به جنوی

طبع گردید

تفسیر با زبانی مع حل و شرح بر بخشی مولانا صاحب

مناہیات - شرح مسلم قاضی مبارک علم

کافیہ نحو محشی عربی از ابن حاجب بخط نسخ

لب الاعراب - علم خمین نادری رساله

در حقیقت اسم باسمه - تصنیف مولوی

مقامات حریری - فن ادب میں مع

ترجمہ عمدہ چھاپی گئی

شرح حاشیہ - قصائد حاشیہ جو علم ادب

میں ہے اور کئی شرح کمال عمدگی سے مولوی

فیض الحسن صاحب مدرس نے فرمائی ہے

یہ تصحیح مصنف خود خوب طبع ہوئی ہے

مطلوب فن معانی میں مستند عمدہ کتاب سی

فخر المعانی بہ تحقیق معقول ادب اسکے آخر

میں ہاشیہ بنائی ہے

میر طبع منطق میں کیا کتاب ہے

عمدہ شرح زبیدہ در علم عربیہ تصنیف و

رحمۃ اللہ صاحب

تفسیر سہیل دہلوی شریف دو جلد میں

نور الہدیہ - تراجم کے بارہ میں

از مولوی سید سلیمان علی صاحب

صحیح مسلم مع شرح نوادی کتب

اعادہ پیش علاج ستر سے دو جلد مطبوعہ

بین جندیہ میں تصنیف مولانا محمد علی بن کرکری

قسط لانی - مسیح بار شاد انسانی شرح

صحیح بخاری تصنیف مولانا شاہ ابوالدین

خطیب قسط لانی و تل جلد میں

صحیح سنائی - علم حدیث میں اعلیٰ درجہ

کی مستند و مشہور کتاب تالیف عبدالکریم

احمد انسانی کی دو جلد میں مولانا

مرقوم میں احادیث باب السواک سے

تا باب ما یجی الیہ من بعدی الجار نہایت عمدگی

اور لافانی اور طبع کی باج خوب خوب لایا ہے

تفسیر بلال الدین - تصنیف غفاری

مولانا قراب علی مرحوم

تفسیر اتقان فی علوم القرآن بیان قواعد

قرآن میں درسی تفسیر تصنیف علامہ

جلال الدین سیوطی مطبوعہ مطبع احمدی

ولائل الخیرات - ترجمہ فارسی کمال

شرح فروع الحسنات

کتاب مغازی الرسول فروع انعام

وفروع المصروف مستوح ایضاً

عربی بہ چاروں جلد تصنیف حضرت واقدی

رحمۃ اللہ کی ہیں تلاش تمام مہتممان مطبع

و توجہ خاص مولوی عبد الباقی صاحب

صدر الصدور سابق حال پیشدار

ہیسم بیو بیگم

فروع انعام - عربیہ تصنیف

مولانا واقدی رح کی ہے

جامع الامور - ہر بار جلد نہایت



میں نے خط لکھا ہے کہ میں نے تم سے سوال کیا ہے۔

تقویٰ شش منظر - داغ ہر در و دغم علیہ  
فقدش خوب و فکرت کعبہ شریف و مرید  
منورہ ایک منظر شریف و جہان ہے توینہا کر  
بجس کے گھر میں ڈالاجا تا جو فکرتہ منظر علم العلوم  
و عا کے تاج علمش منظر شریف و فخر  
نہت و دعائیں حفاظت کے لیے توینہا کر  
منظر حسن و الناس و مند ہے شریف منظر پر  
چھٹی ہے حفظ اطفال کر لکھ کر خیر الیقین  
آتش کر بایست و علم  
خلاصۃ الکشاف و مرید و اولیاء قرآن و مرید  
شرح سفر السعادت تصنیف مولانا  
عبدالحق دہلوی

اشرف الملوك - ترجمہ فارسی شکوہ  
 از شاہ عبدالحمید  
 محمود علی اور اوچینہ عالمین معتبر علی احمد

بزرگواران وقت از دست نرود  
تفسیر و تفسیر هر چه در پیش  
هر وقت که در پیش  
هر وقت که در پیش

جہاں سے لکھنؤ (ن) شہر میں دفاتر کے لئے  
مستحقانہ طور پر زمینیں بخشیں گے۔

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خير البرية

مجموعہ عزیمت القاری - مستند قرائین

مطبعة مطبع اسد علی  
مجموعہ خطبہ - مشورۃ انجمن اسلامیہ  
مدینہ منورہ

فیض الحرمی۔ حیدر علی شاہ شاہی  
فیض الحرمی۔ حیدر علی شاہ شاہی

اصل اصول نحو مسائل بحیوہ کایان  
زاد المعاد یک کتاب فنی اہل سنت کی فہرست  
شرح وقایہ مع جہنمی و غنیہ میں سی کتابیں

حاشیہ عبد القادر جیلانی علیہ السلام  
 ملا جانی کا حاشیہ ہے۔  
 فتاویٰ کنز الدقائق علم فقہین شریف

شیراز و شیرین از یک حاشیه ریخته و در  
جامع الخوض ششبر میوه کافیه از

کامیابی شریک است طبعی از این صاحب  
فرايض شریک شریک شرح سراجیه فرايض

الاخرى ودية معتمدة من عبد الحميد الثاني  
نواب والى تركية كتابه بدران خريفي

بکرا ای صرف میں  
عجائبات دیر کی - عربی لغت میں علامہ دیر  
مستخرج احمد دیرنی و غیرہ مصر کے اہل علم و فضل

موت کے کتابیں

اختلاف در غرض و مقصود کی کتابین

الشمس - متوسط قلم -  
الشمس - جوب قلم كاغذ كشيده لاتی حوله -

کتابخانه عمومی مسجد جامع کاشان  
کتابخانه عمومی مسجد جامع کاشان



س ۲۲ م ش و

۹۲۶۷۵

This book was taken from the Library on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

24 FEB. 36

3 AUG. 36

37

